

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال پنجم شماره ۶۱ - آذر ۱۳۷۸

فریب مذهبی تاکی، اذهان مردم پرسشگرند

درباره نویسنده این مقاله اجراء خواهد کرد. معنی آن این بود که وی دستش را در خون نویسنده نمایشنامه خواهد شست و خورش را سر خواهد کشید. جناح حزب الله بروز چنین پدیده‌هایی را ناشی از آزاد گذاردن افکار دانست و زیر سر روزنامه‌های اصلاح طلب هوادار خاتمی قلمداد کرد. انتشار چنین نمایشنامه‌ای برای تحریک احساسات مردم متعصب و مشتی نادان برای اینکه به اهداف شوم خود برسند "خوش یمن" بود.

از سوی دیگر هواداران خاتمی براه افتادند که چه نشسته‌اید این کار کار خود حزب اللهی‌هاست که با این شگرد می‌خواهند جلوی رفرمهای خاتمی و استقرار ادامه در صفحه ۵

چندی پیش در نشریه‌ای بنام "موج" در ایران نمایشنامه‌ای منتشر شده بود بنام "کنکور وقت ظهور" که به نحو بسیاری زیبایی ظهور مهدی را که گویا بعنوان امام دوازدهم غیب شده است در آستانه هزاره سوم با زیرکی هجو کرده بود. هواداران حزب الله فریاد برآوردند که یا ایها الناس، دین بر باد رفت و اسلام ملوث شد.

هر آخوندی برای پیشدستی به آخوند دیگر دو سه دفعه متواتر نمایشنامه نخوانده و متهم ندیده را به اعدام محکوم کرد، رجاله‌ای بنام سر دار نقدی که درجه پاسداری دارد برای اینکه در بهشت برین نیز جای خوب را از همین اکنون برای خود اشغال کند و هم از آخور بخورد و هم از توبره اعلام کرد که حکم خدا را

بیست سال پس از اشغال "لانه جاسوسی" آمریکا

چه غیر اسلامی مراکز کسب خبر و جاسوسی هستند. این یک راز سرگشاده است. این امر جدیدی نیست. سفارت آمریکا نیز از این قانون مستثنی نبود. "سیا" آمریکا از طریق همین سفارتخانه در ساواک ایران شعبه داشت. روشن است که فقط یک حکومت دست‌نشانده و خائن به منافع ملی است که می‌تواند چنین ننگ بزرگی را بپذیرد و سازمان جاسوسی یک کشور اجنبی را در مرکز امنیتی خود وارد کند. این پست فطرتان حتی امروز نیز به این دخالت آشکار در امور داخلی ایران که تا کودتا پیش رفت، افتخار می‌کنند. وجود ادامه در صفحه ۲

نوکر بود. دستگاه ساواک و ارتش در خدمت مصالح آمریکا کار می‌کرد ولیکن خرجش را از کیسه مردم ایران می‌دادند. سلطنت طلبان پس از انقلاب با پولهای باد آورده راهی آمریکا و اروپا شدند و بر سالهای از دست رفته غبطه می‌خورند. برای آنها سفارت آمریکا لانه جاسوسی نبوده است. "استغفرالله" آمریکا که قوانین دیپلماسی و بین‌المللی را زیر پا نمی‌گذارد؟! برای آنها ولی سفارت جمهوری اسلامی مراکز جاسوسی و تروریسم است و خود را مجاز می‌دانند که خواهان بستن در آن‌ها در تمام دنیا باشند. حقیقت این است که همه سفارتخانه‌ها چه اسلامی و

بیست سال از اشغال لانه جاسوسی آمریکا می‌گذرد. اکنون بهتر می‌توان به مساله اشغال سفارت آمریکا در ایران و مواضع نیروهای سیاسی در آن زمان برخورد کرد. بنظر ما چگونگی نوع برخورد این نیروها به این مساله نشانگر درک آنها از مبارزه ضد امپریالیستی و هشیاری سیاسی آنها در زمان وقوع این حادثه بوده است و معیار مهمی در ارزیابی سیاسی و درجه صحت مواضع آنها در گذشته است. روشن است که سلطنت طلبان با اشغال سفارت آمریکا در ایران مخالف باشند زیرا آنها کسی را مجاز نمی‌دانند که به خانه ارباب هجوم آورد. رابطه آنها با آمریکا مانند رابطه ارباب و

شعله‌ای فروزان در تبعید

در رابطه با جشنواره سینمای در تبعید

را به آرژانتین بردند تا بر جنایات "ویدلا" پرده سار کنند. زیرا ارتجاع نیاز داشت که ورزش را در خدمت منافع سیاسی خود به کار گیرد. حال آن که هر بازیکن فوتبال به طور مشخص ممکن بود بر نقش اجتماعی کار خود واقف نباشد. همان طور که یک نقاش، عکاس، بازیگر و فیلم‌بردار ممکن است از تأثیر اثرش بر تک‌تک افراد مشخص اطلاعی نداشته باشد. ولی تأثیر آن در خلأ نیست و بر انسان‌ها و اجتماع و مناسبات حاکم در آن مؤثر است.

وقتی سینمای در تبعید با تلاش خستگی‌ناپذیری در مسیر زندگی به پیش می‌رود و خاموش نمی‌شود، وقتی هنرمندان ایرانی در تبعید کانون‌های مقاومت هنری خود را برپا می‌دارند، وقتی کانون نویسندگان به واژه ادامه در صفحه ۴

چهارمین دوره جشنواره سینمای در تبعید فقط یک اقدام ساده هنری نیست. یک اقدام هنری جانبدار است. مانند همه اعمال اجتماعی که جانبدارند. ما مارکسیست - لنینیست‌ها هرگز به هنر بی‌طرف، هنر به خاطر هنر، اعتقادی نداریم و فریب آن را نمی‌خوریم. هر اقدام بشری یک تأثیر اجتماعی دارد، زیرا بشر یک موجود اجتماعی است. این که هنرمند آثاری را خلق کند که ارزش هنری داشته باشد، نباید مانع ارزیابی اجتماعی اثر هنری وی گردد. می‌توان در حلقوم نهنگان اجتماعی با خلق آثار هنری زندگی ستم‌دیده‌گان و زحمتکشان را به کام ستمگران قابل تحمل‌تر نمود. می‌توان هنر را در خدمت آرایش و رنگ و لعاب زدن بساط‌های دیکتاتوری و سلطنت آدم‌خواران به کار گرفت. مسابقات جام جهانی فوتبال

کاوشی تاریخی برای پوشش واقعیتی تاریخی

امروز در مورد ترانه "مرا بوس" نشریات خارج بسیار می‌نویسند و می‌خواهند آنطور که مدعی‌اند ذهن مردم را به تاریخچه این ترانه معطوف کرده و گوشه‌ای از تاریخ ایران را بازتاب نمایند. لیکن آن گوشه‌ای از تاریخ ایران را که این تاریخ نویسان می‌خواهند ثبت کنند فقط گوشه کوچکی است تا پرده‌ای از استتار بر بخش بزرگتر تاریخ ایران که مورد پسند آنها نیست، بکشند. جا دارد که ما کمونیست‌ها بر این بخش بزرگ و حماسی تاریخ ایران، بر آن بخشی که الهام بخش مبارزه کمونیست‌های ایران است تکیه کنیم. ترانه "مرا بوس" را به آقای حیدر رقابی متخلص به "هاله" نسبت می‌دهند که تاریخچه زندگی ایشان در دشمنی با کمونیست‌های ایران و بویژه با اعضای حزب توده ایران در سالهای ادامه در صفحه ۷

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

اشغال لانه جاسوسی...

محافل نظیر سعید امامی در دستگاه امنیتی ایران تازگی ندارد، اداره "سیا" در داخل سازمان امنیت ایران از همان نوع سعیدی ولی غیر اسلامی آن در دوران سلطه پهلوی بود.

از موضوع دور نشویم. سخن برسر لانه جاسوسی بودن سفارت آمریکا نیست سخن بر سر آن است که اشغال این لانه‌ی همه دانسته‌ی جاسوسی و توطئه و دسیسه از نقطه منافع مردم ایران سیاستی درست بود و یا اینکه به نتایج وخیمی کشید که نسلهای آتی ایران نیز باید بار خسارت آنرا تحمل کنند؟

عمال شوروی در ایران از جمله حزب توده و سازمانهای چریکی فوراً به حمایت بی برو برگرد از این اقدام پرداختند زیرا انزوای ایران و تشدید تضاد با آمریکا فقط آب به آسیاب امپریالیسم شوروی می‌ریخت. آنها مبارزه ضد امپریالیستی مردم ایران را در محراب ماجراجویی و دسیسه‌چینی خمینی علیه نیروهای انقلابی قربانی کردند. امروز که بیست سال از این واقعه می‌گذرد می‌توانیم ما با نگاهی به گذشته تصویر روشن‌تری از آن حوادث بدست آوریم. به این مناسبت جا دارد که خوانندگان "توفان" از مواضع "سازمان کارگران مبارز ایران" و مستخرجاتی از مقالات متعدد "حزب کار ایران (حزب کمونیست کارگران و دهقانان)" در مورد اشغال سفارت آمریکا در ایران که یکی از حوادث حساس کشور ما بود با خبر شوند. اتخاذ چنین موضعی در آن زمان به روشن بینی سیاسی و جسارت و مقاومت کافی برای سرباز زدن از دنباله‌روی از جنبش نیاز داشت. اتخاذ چنین موضعی در آن فضای "مبارزه ضد امپریالیستی" خالی از خطر و فشارهای فیزیکی و روانی نبود. بازار اتهام را عمال شوروی چنان گرم کرده بودند تا به مصداق تا "تنور داغ است باید نان را پخت" بتوانند به برنامه‌های خود جامه عمل بپوشند. این خیانت‌ها نه تنها مردم ما را حتی گام کوچکی در مبارزه ضد امپریالیستی به جلو نبرد سهل است آنها را به پرداخت قیمتی واداشت که درد آن هنوز نیز التیام نیافته است. حال به این اسناد مراجعه کنید و صحت نظریات "توفان" را با تجربه خود بسنجید.

اعلامیه حزب (حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران) در باره مضحکه اشغال سفارت آمریکا. "چه شد که خون "ضد آمریکائی" معممین بجوش آمده است!!؟ عجب‌که ماهها پس از پیروزی انقلاب، خمینی ناگهان به یاد "مجازات" امپریالیسم آمریکا افتاده است و سفارت را به دست طرفداران ناآگاه خود اشغال کرده است!!؟ ولی آن‌که اندکی دست در آتش مبارزات سیاسی دارد بخوبی از ماهیت نمایش

اشغال سفارت آمریکا به خنده می‌افتد، آخر چگونه ممکن است آن‌هایی که در مقابل اقدام قهرآمیز جوانان مترقی و انقلابی در هنگام تصرف سفارت آمریکا، به حمایت از این لانه جاسوسان و مرکز صدور و تقویت ضد انقلاب برخاسته و آنرا به زیر چتر حمایت خود گرفته بودند ناگهان به اشغال آن رضایت داده‌اند.

واقعیت این است که هیئت حاکمه کنونی در تضادهای لاینحلی غوطه‌ور است. از این رو برای کسب آبرو و منحرف کردن افکار عمومی از تضادهای در حال اوج داخلی، مضحکه اشغال سفارت آمریکا را به راه انداخته است. این جریان که برای روز پنجشنبه (عید قربان) برنامه‌ریزی شده بود، در آخرین لحظه به دلیل فقدان هماهنگی بازیگران اصلی تاثیر اجراء نشد و اشغال سفارت به روز یکشنبه موکول شده و به اجراء در می‌آید.

هیات حاکمه ایران اگر واقعاً ضد امپریالیست می‌بود، به جای توسل به اقدامات نمایشی، به خواست کارگران شرکت نفت که خواستار قطع کامل و واقعی ارسال نفت به آمریکا هستند ترتیب اثر می‌داد و هرگونه روابط سیاسی و اقتصادی نواستعماری میهن ما را با امپریالیستها به‌ویژه امپریالیسم خونخوار آمریکا قطع می‌کرد.

هیات حاکمه ایران اگر واقعاً ضد امپریالیست می‌بود، از مدتها پیش این همه قراردادهای رنگارنگ استعماری یادگار دوران ننگین پهلوی را با امپریالیسم آمریکا، بی چون و چرا قطع میکرد، حال آن‌که قراردادهای جدید خرید اسلحه، سوخت هواپیما و... این آقایان با آمریکا، بر کسی پوشیده نیست.

...

مضحکه اشغال سفارت آمریکا اگر چه ممکن است چند صباحی مردم فقیر و ستم‌دیده ما را بفریبد، ولی تضادهای اجتماعی با حدتی بیشتر رو خواهند شد و انفجار خشم و نفرت مردم، هیات حاکمه غارتگر ایران را یک بار برای همیشه روانه مزبله تاریخ خواهد کرد... (نقل از توفان ارگان مرکزی حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران شماره ۴۰ مورخ ۲۴ آبان ۱۳۵۸).

در مقاله دیگری در همین مورد می‌آید:

"امروز این دغل‌بازان مبارزه ضد امپریالیستی را تنها در اشغال سفارت خلاصه کرده‌اند تا توده‌های شیفته مبارزه را بفریبند. بسته شدن سفارت خانه یک کشور امپریالیستی هرگز نشان قطع نفوذ آن امپریالیست نمی‌باشد. بایستی کلیه قراردادهای نظامی و اقتصادی را لغو کرد.

...

مردمی که عمل اشغال سفارت را واقعاً باور کرده بودند خواستند سفارت انگلیس را اشغال نمایند ولی این دیگر جزء برنامه هیات حاکمه نبود. پاسداران شتابان به آنجا تاختند تا مدارکی را که نباید بدست مردم بیافتد به چنگ آرند. آیا مگر سفارت انگلیس لانه جاسوسی نیست و آیا مگر سفارت کشورهای امپریالیستی مانند فرانسه، آلمان و انگلستان نمی‌توانند منافع امپریالیسم آمریکا را در ایران حفظ و حراست کنند؟

به نظر ما اشغال سفارت آمریکا تنها یک عمل عوامفریبانه است با اهداف زیر:

۱- ایجاد حرکتی برای مقابله با اعتلای روز افزون جنبش انقلابی زحمتکشان ایران.

۲- با نزدیک شدن رفتارند برای تصویب "قانون اساسی" و انتخابات مجلس "شورای ملی" می‌کوشد تا چون گذشته با منحرف نمودن اذهان عمومی و تحمیل و فریب توده‌ها محیط مساعدی برای اخذ آنچنانی آراء و تحقق اهداف شوم طبقاتی خود پدید آورد و دوباره وجهه‌ای برای خمینی و جمهوری اسلامی کسب نماید.

۳- با دروغ‌های وقیحانه در باره کشف اسناد در سفارت آمریکا، مبارزات دلاور خلق کرد را به امپریالیسم نسبت دهد.

۴- هیئت حاکمه از این طریق تلاش می‌کند... با تکیه بر ناآگاهی بخشی از مردم فاشیسم را بیش از پیش بر محیط جامعه ما گسترش داده و هرآن‌کس را که به مبارزه علیه رژیم و در جهت خواسته‌های حق طلبانه بپاخیزد با "مهر آمریکائی بودن" از میدان بدر برد.

... (نقل از توفان ارگان مرکزی حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران شماره ۴۱ اول آذر ماه ۱۳۵۸).

در همین زمینه "مبارز" ارگان مرکزی "سازمان کارگران مبارز ایران" در شماره ۹ نیمه اول آبان ۱۳۵۸. تحت عنوان "مبارزه اساسی ضد امپریالیستی کدامست؟" چنین نوشت:

"قیام ۲۲ بهمن در حقیقت نقطه اوج جنبش به تمام معنا توده‌ای بود که خلق‌های ایران به‌ویژه زحمتکشان شهر و ده بیش از یک سال بار سنگین آنرا به دوش کشیدند و بیش از ۷۰ هزار شهید بهای آنرا پرداختند. این جنبش توده‌ای چنانچه طبقه کارگر رهبری خود را در آن محرز ساخته بود می‌توانست به یک انقلاب به تمام عیار دموکراتیک نوین تبدیل شود. چرا که جنبش ماهیتاً دو مضمون اساسی داشت دموکراتیک و ضد امپریالیستی. در حقیقت بیرون راندن شاه از ایران فقط یکی از اجزاء

ادامه در صفحه ۳

اشغال لانه جاسوسی...

مضمون دموکراتیک جنبش بود و نه بیشتر و آن کوتاه بینانی که فکر میکردند با رفتن شاه - و فقط شاه - همه چیز روبه راه می شود یا از جنبش و قیام فقط رفتن شاه را انتظار داشتند، نمی توانستند هیچگونه درکی از خواست واقعی توده های قیام کننده داشته باشند.

اما با این وجود از نظر هیات حاکمه جدید با رفتن شاه تقریباً همه کارها و همه وظائف قیام تمام شده محسوب گردید و اینان بتدریج تلاش نمودند تمامی نهادهائی را که در پروسه جنبش و قیام بند از بندشان گسسته شده بود دوباره احیاء نمایند. در راس آنها ارتش و دستگاه بوروکراسی. نه تنها مبارزه ضد امپریالیستی (به ویژه امپریالیسم آمریکا بعنوان دشمن اصلی) به فراموشی سپرده شد، بلکه دستاوردهای دموکراتیکی که خلق به قیمت صدها هزار شهید به دست آورده بود به تدریج مورد هجوم و یورش ارتجاع قرار گرفت. مطبوعات و سازمانها و ارگانهای دموکراتیک و انقلابی که به مفهوم واقعی خواستار تداوم مبارزه ضد امپریالیستی و در راس آنها امپریالیسم آمریکا بودند به ناگاه سرکوب شدند و این سرکوبگری در تمامی زمینه ها و عرصه ها آغاز گردید. خلق کرد بعنوان پیشاهنگان مبارزاتی خلقهای سراسر ایران به مبارزه تمام عیار دموکراتیک در جهت حل اساسی مساله ارضی و مساله ملی با مضمون ضد امپریالیستی دست یازید و همین خلق نیز با شدیدترین وجه ممکن مورد تاخت و تاز ارتجاع بومی و غیر بومی قرار گرفت و مبارزه آنان به عوامل پالیزیانها و اویسی ها و غیره نسبت داده شد و خلقی که برای احقاق حقوق عادلانه خود مبارزه می کرد به تجزیه طلبی متهم گردید و با بسیج توده های عامی مردم بر علیه این خلق به شونیسیم فارس و کرد دامن زده شد.

سازمان ما همان زمان طی اعلامیه ای در افشاء رویوزیونیست های حزب توده که با جدا ساختن مبارزه دموکراتیک از مبارزه ضد امپریالیستی، راه را برای هجوم ارتجاع هموار می ساخت، هشدار داد که "مبارزه دموکراتیک جزء لاینفک مبارزه ضد امپریالیستی است" و بدون حمایت از نهادها، سازمانها و مطبوعات دموکراتیک، از مبارزه ضد امپریالیستی سخنی هم به میان نمی توان آورد. همچنین ما در اطلاعیه اردیبهشت ماه به درستی پیش بینی نمود که هیات حاکمه جدید بنا به ماهیت طبقاتی خود یورش ضد دموکراتیکی را آغاز خواهد کرد و این امر لاجرم هر روز او را از توده ها جدا و به آغوش امپریالیسم آمریکا نزدیکتر خواهد ساخت. ما با وجود آن که نه جناح مذهبی و نه جناح

بورژوازی را وابسته به امپریالیسم ارزیابی نمی کردیم و نمی کنیم، اما پیش بینی نمودیم که با آغاز سرکوبگری های ضد دموکراتیک رفتن به سوی وابستگی سرنوشت محتوم اوست. هر ساعت و هر روز که گذشت هر چه رژیم چهره ضد دموکراتیک به خود گرفت، درجه جدا شدن از توده ها و رفتن به سوی امپریالیسم مشخص تر شد و این کرنش در مقابل امپریالیسم آتقدر ادامه یافت که حتی سرکرده امپریالیسم جهانی، یعنی آمریکا علیرغم آگاهی از نفرت میلیون ها توده ایرانی از شاه مخلوع، وی را مزورانه به آمریکا دعوت نمود و به این ترتیب به تمامی شهدای به خون خفته ما، به تمامی میلیون ها توده انقلابی ما که سالیان سال ستمی غیر قابل انکار را متحمل شده اند، دهن کجی نمود.

از سوئی بحران در تمامی جوانب گریبان هیات حاکمه را فرا گرفت، نا بسامانی های اقتصادی روز بروز توسعه یافت و اعتماد توده ها بتدریج از حاکمیت جدید نیز به سستی گرائید، به ویژه مساله کردستان هیت حاکمه را بیش از پیش به رسوائی کشانید. در این شرایط بود که هر دو جناح هیات حاکمه در بن بست غریبی گرفتار آمدند.

از طرف دیگر رقابت میان دو جناح هیات حاکمه روز به روز فزونی یافت. از یکسو بورژوازی همچنان مواضع سیاسی و کلیدی اقتصادی را به ویژه ارتش را در دست داشت و جناح مذهبی به ویژه در مساله کردستان تمامی اعتبار و حیثیت خود را از دست می داد. بنابر این میتوان گفت که تظاهرات ضد آمریکائی عید قربان و نیز اشغال سفارت آمریکا نوعی حرکت هدایت شده از جانب جناح خرده بورژوازی سنتی است که چهار هدف عمده را دنبال می کند:

- ۱- منحرف ساختن افکار عمومی از بحران عمومی اقتصادی و سیاسی.
- ۲- منحرف ساختن افکار عمومی از مذاکرات کردستان، یعنی مذاکرات نمایندگان "امام" و دولت با "ساواکی ها" و "فاسدها"ی سابق!
- ۳- یورش جدید به گروه رقیب بورژوازی ملی-لیبرال

۴- ایجاد زمینه جو لازم برای سرکوب نیروهای انقلابی در زیر پوشش مبارزه ضد آمریکائی. بدین سان است که می بینیم رادیو تلویزیون که در آن تا دیروز سخنی هم از مبارزه با امپریالیسم نبود، به یک باره به "گلوه" آتشین ضد امپریالیستی تبدیل می شود. همان "انجمن های" اسلامی و همان فالانتهائی که روزها و هفته های قبل هنگامی که نیروهای دموکراتیک و چپ تظاهرات ضد آمریکائی به راه می انداختند آنان را به ضرب چوب و چماق

پراکنده می کردند و با فریادهای ضد کمونیستی حنجره می دریدند، حالا خود پرچمدار مبارزه "ضد آمریکائی" شده اند و این به هیچوجه عجیب نیست و بالاخره ما مطمئنیم اگر این "اشغال" توسط کمونیستها صورت گرفته بود، همه آنان در یک آن بعنوان "کفار" به مسلح برده می شدند.

آنچه که توده ها از مبارزه ضد امپریالیستی می خواهند و به خاطر آن مبارزه کردند و جنگیدند، قطع کامل و بی قید و شرط نفوذ امپریالیسم آمریکا، ضمن افشاء و لغو همه جانبه تمامی قراردادهای دو جانبه نظامی و اقتصادی با این امپریالیسم خونخوار است. این است آن عمل ضد امپریالیستی که مارکسیست - لنینیستها از سالیان پیش در تمامی تزاها و برنامه های خود و توده ها از همان سال قبل از انقلاب در شعار "بعد از شاه نوبت آمریکاست" مطرح ساختند، نه به راه انداختن تظاهرات عوامفریبانه! جالب این است که در روز عید قربان علیرغم قرار قبلی مبنی بر تظاهرات مردم در مقابل سفارت آمریکا این برنامه از دستور تظاهرات به بهانه دوری راه خارج شد. طبیعتاً ماهیت امپریالیسم آمریکا از روز عید قربان تا ۱۳ آبان تغییر نکرده بود. آنچه تغییر کرده بود سیاست جناح مذهبی در ایران بود که قصد داشتند اهداف خود را که مسلماً از ماهیت راست و ارتجاعی برخوردار است در پوشش چپ بخورد مردم بدهند، قدرت بیشتری را از کف حکومت بازرانند و بدر آورند و خود را برای استقرار ولایت فقیه آماده گردانند.

امروز وجود تفنگداران دریائی را در سفارت آمریکا عذر و بهانه می آورند. حال آنکه مردم در همان روز دستگیری سولیوان سفیر آمریکا در ایران در همان روزیکه سفارت آمریکا برای نخستین بار مورد تهاجم قرار دادند از وجود تفنگداران دریائی که مردم طغیانگر را بگلوه بستند واقف شدند. اگر وجود تفنگداران در سفارت کشوری گناه است - که صدها بته گناه است - چرا جناح مذهبی و غیر مذهبی چندین ماه وجود این تفنگداران را بسکوت برگزار کردند؟ آیا این تناقضات نباید ما را در صمیمیت مبارزه ضد امپریالیستی آنان مورد تردید قرار دهد؟! از جانب دیگر مطرح می شود که نیروهای انقلابی حق ندارند به تظاهرات دست زنند و مبارزه "ضد امپریالیستی" باید در انحصار "خط امام" باقی بماند. راه پیمائی ضد امپریالیستی نیروهای انقلابی را "غائله"، "خلاف مصلحت اسلام" و ... می نامند. آنها می خواهند از شرکت در این مبارزه ضد امپریالیستی جلوگیری کنند. این چگونه مبارزه ضد امپریالیستی است

ادامه در صفحه ۴

زندانی سیاسی آزاد باید گردد

اشغال لانه جاسوسی...

که باید بدون شرکت توده‌های مردم بسرانجام برسد؟ ...

هیات حاکمه که ادعای مبارزه قاطع ضد امپریالیستی دارد، از شرکت مردم در این مبارزه چه باک دارد، چنانچه واقعاً خواستار آنستکه بعد از شاه به آمریکا بپردازد. کلیه قراردادهای منعقد شده با آمریکا را لغو نماید، مذاکرات سری را افشاء کند، مستشاران نظامی آمریکائی را اخراج نماید، جریان نفت را بر آمریکا ببندد و ... بدون این اقدامات عملی، بدون راندن عوامل مشکوک از هیات حاکمه، تمام گفتار و شعارهای جناح مذهبی حرف پوچ بوده و جنبه تبلیغاتی برای سیاستهای نادرست دارد و نمی‌تواند مبارزه ضد امپریالیستی را به پایان رهبری نماید.

امروز بیست سال از آن تاریخ می‌گذرد. واقعیات نشان داد که ملاها با این تاکتیک تمام قدرت را قبضه کردند و "مبارزه ضد امپریالیستی" را وسیله‌ای برای سرکوب حقوق دموکراتیک مردم نمودند و در این راه حضرات توده‌ای و چریک زیر بغل آنها را گرفته بودند. این مبارزه "ضد امپریالیستی" برای گرفتن ابتکار عمل از دست کمونیستها بود تا خود کنترل تحولات را در دست داشته باشند. هر روز ورقه‌ای که باب میلشان بود از اسناد سفارت منتشر می‌کردند که حاکی از همدستی بخشی از بورژوازی لیبرال با آمریکا و یا روابط حسنه آنها با آمریکائیان بود. ولی یکبار نیز سندی در همدستی آخوندها با امپریالیسم آمریکا منتشر نشد. اسناد سفارت هر طور مصلحت آخوندها اقتضاء می‌کرد مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت و وسیله سرکوب مخالفین شد. همین عمل سفیهانه که به افراد ایران در عرصه جهانی کشید دست صدام حسین در حمله بایران را با رضایت کامل ارتجاع منطقه باز گذارد، اموال ایران در بانکهای آمریکائی را که دربار فاسد پهلوی به گروگان گذارده بود ضبط گردید و این غارتگری با حماقت آخوندها توجیهات بین‌المللی یافت. هنوز نیز تأثیرات منفی این امر ادامه دارد و خلقهای ایران باید نتایج شوم آنرا نسلها تحمل نمایند. اشغال سفارت آمریکا در ایران و پی‌آمدهای آن نشان می‌دهد که تنها آن مبارزه‌ای ضد امپریالیستی است که متکی بر توده مردم بوده و جزئی جدا ناپذیر از مبارزه دموکراتیک باشد. مبارزه ضد امپریالیستی ولی ضد دموکراتیک وجود خارجی ندارد. این تئوری ارتجاعی ساخته و پرداخته آشپزخانه رویزیونیستی برای اسارت خلق ایران توسط شوروی بود. این مبارزه توطئه‌ای برای سرکوب توده‌های مردم بود و در آینده نیز خواهد بود. □

جشنواره سینما...

تبعید تکیه می‌کند، مؤید آن است که ما در جنگ به سر می‌بریم. جنگی مداوم، خستگی‌ناپذیر در شرایط نابرابر با دیوی مهیب که با عمامه و عبا بر ایران تکیه زده است. این کانون‌ها، کانون‌های فروزان و خاموش نشدنی مبارزه مردم ایران‌اند. این فعالیت‌ها حاکی از آن است که توده‌های مردم شعله فروزان مبارزه را حفاظت خواهند کرد و نفس وجودشان نفی هنر ارتجاعی در جمهوری سرمایه‌داری اسلامی در ایران است.

نفس وجود این کانون‌ها و کانون‌های محلی فرهنگی که مسئولیت اجتماعی حس می‌کنند و عامل خود فروخته و هم‌دست کنسول‌گری‌ها و سفارت‌خانه‌های جمهوری اسلامی نیستند، تاکیدی بر وجود ادامه مبارزه در شرایط خفقان کنونی در ایران است. این شعله خاموش شدنی نیست.

برگزاری چهارمین دوره جشنواره سینمای در تبعید پرچمی روشن در مبارزه علیه ارتجاع و سیاهی است. بر این پرچم به روشنی بر نقش هنر مردمی تاکید می‌گردد و نشان می‌دهد که چرا هنرمندان نباید نسبت به محیط اجتماعی خود بی‌تفاوت باشند. این "دخال" در سیاست" نیست اگر به کشتار مردم یوگسلاوی اعتراض شود. این "دخال" در سیاست" نیست اگر سرکوب جنبش دانشجویی در ایران محکوم گردد. این "دخال" در سیاست" نیست اگر کانونی و یا تشکیلی از حقوق مردمی حمایت کرده و یا خواستار مجازات قاتلین مختاری و پوبنده گردد. این دخالت در ایجاد محیطی برای آسایش و رفاه عمومی، دخالت در سرنوشت بشریت است. هنرمندی که از غم محنت دیگران بی‌غم است، چه جا دارد که صفت "آدمی" را بر خود نهد.

تلاش برای برگزاری چهارمین دوره جشنواره سینمای در تبعید باید همه آزادی‌خواهان، دموکرات‌ها و انقلابیون ایران را شادمان سازد. اهمیت این اقدام به ویژه در دوره جدید آن، جنبه انترناسیونالیستی آن است. حسین مهینی گام بزرگ و قابل ستایشی در این زمینه برداشته است.

ستم‌یده‌گان جهان سرنوشت مشترکی دارند. این هم‌سرنوشتی است که آن‌ها را به هم نزدیک می‌کند. این اقدام جواب ردی به ناسیونالیسم کور است که بوی تعفن پس از شکست امپراطورس سوسیال امپریالیستی روسیه همه جا را فرا گرفته است. جا دارد که کمونیست‌ها و نیروهای مترقی ایرانی به جنبه انترناسیونالیستی مبارزه خود توجه لازم را مبذول دارند. فقط در پیکار انترناسیونالیستی است که می‌توان جبهه وسیعی از انسان‌ها را دوش به دوش هم بر ضد امپریالیسم و ارتجاع جهانی بسیج کرد.

این که ۱۰۷ فیلم از اقصی نقاط جهان تهیه می‌گردد که با زندگی هنرمندان در تبعید آمیخته گشته است، از قدرت و نیروی بی‌امان مردم و اسلحه هنری‌شان در مبارزه علیه ارتجاع سیاه سخن می‌راند. این نشانه آن است که شعله‌های مبارزه در تمام جهان فروزانده است و نمی‌توان آن را با زور پول و اسلحه خاموش ساخت. این مبارزه برای زنده نگاهداشتن این سنت افتخارآمیز گامی در راستای استقرار جامعه‌ای است که در آن هیچ هنرمندی به تبعید نرود و واژه تبعید به موزه تاریخ سپرده شود. ولی تا رسیدن به این هدف راهی طولانی در پیش است. "توفان" به نوبه خود و در حد توانش از این اقدامات مثبت حمایت خواهد کرد. چه خوش خواهد بود چنانچه بزودی بتوانیم جشنواره آزاد سینمای ایران را در داخل میهنمان برپا داریم.

تلاش جشنواره در عین حال منجر به شناساندن بسیاری از هنرمندان در تبعید خواهد شد که در گوشه و کنار جهان به خلق کارهای جالب و مترقی هنری خود مشغول‌اند. فیلم ضدفاشیستی سعید منافی را هزاران هزار اتریشی در اعتراض به حرکت راست در این کشور دیده‌اند و وی را تشویق نموده‌اند. نمایش فیلم‌های هنرمندان ایرانی که نمایش فیلم‌هایشان در ایران ممنوع است، زیرا به مذاق هیات‌های حاکمه حال و گذشته خوش نیامده است، به این هنرمندان نیرو می‌بخشد. فیلم‌های آقای "شیردل" نظیر "قلعه"، "آن شب که باران آورد" و "اینجا تهران پایتخت ایران"، از آثار ممنوعه بوده است. قدرت قابل تحسینی نیاز دارد که فیلم‌های یک هنرمند را مرتب ممنوع کنند ولی وی دمی از تلاش برای رساندن پیام اجتماعی‌اش به مردم باز نایستد. این هنرمندان باید بدانند که ارزش کارشان را نیروهای مترقی و مردم ایران فراموش نخواهند کرد. جشنواره سینمای در تبعید برای الهام و نیروبخشی به هنرمندان ایرانی بوده و ما امیدواریم با حفظ این خط و مشی خود به فعالیتش ادامه دهیم.

"توفان" در زیرپای آقای حسین مهینی، مدیر جشنواره سینمای در تبعید را حاوی مطالبی است که عموم را در جریان این جشنواره مشکلات و خط و مشی آن قرار می‌دهد، برای بازتاب وسیع‌تر آن انتشار می‌دهد. □

اطلاعیه آقای حسین مهینی، دبیر جشنواره سینمای در تبعید

چهارمین دوره جشنواره سینمای در تبعید را در آستانه سال دوهزار برگزار می‌کنیم. برگزاری این دوره از جشنواره تلاش دیگری است در همگامی با سینماگران در تبعید برای انعکاس تصویری جهان ادامه در صفحه ۶

فریب مذهبی...

"جامعه مدنی" را بگیرند و و با دادن گزک بدست عوامل خود زیر پای خاتمی را خالی می‌کنند. آنها بدنبال بهانه‌ای می‌گردند تا جلوی مطبوعات هوادار خاتمی را بگیرند. انتشار این نمایشنامه توطئه‌ای بیش نیست.

هدف هر دوی این تفکرها در طرح صورت مساله بر این بستر، توضیح و کشانیدن نزاعها در کادر حاکمیت است.

بر اساس این تفسیر باید مردم به دو دسته تقسیم شوند، دسته‌ای که برای حزب‌الله تعزیه بگیرند و فریاد وای اسلاما سر دهند و مثنی که بدنبال آقای خاتمی روان شوند و سنگ ایشان را به سینه بزنند. راه دیگری باقی نمی‌ماند.

توگویی هیچ امکان دیگری وجود ندارد. توگویی مردم ایران بی‌شعورند و بیست سال حکومت ناب محمدی و ۵۰ در صد اسلامی (ناگفته نماند که اسلام ناب صد در صدی فقط در افغانستان حاکم است -توفان) برای آنها تجربه‌ای نبوده است که بتدریج جمع‌بندی خود را بر زبان آورده و بر قلم جاری کنند.

هر دوی این جناحها و هواداران خارجه نشین آنها با زیرکی یک امر مهم را کتمان می‌کنند و آن اینکه این قبیل آثار در ایران چون ورق زر دست بدست می‌گردد. این قبیل آثار جای خودش را باز کرده خواستار و خریدار دارد. باید زمینه‌ای وجود داشته باشد که نسل پس از انقلاب به این مضامین روی می‌آورد. مارکسیسم به ما می‌آموزد که ایده‌ها از آسمان به ذهن انسانها نمی‌رسند. این ایده‌ها ریشه‌های زمینی دارند و مردم روزانه با آن سروکار پیدا می‌کنند. اگر حدود هزار و دویست سال پیش حتی تلاش به تفکر در باره ظهور "حضرت" کفر محسوب می‌شد و دال بر سستی ایمان بود و باید بنحو تبدیلی همه خرافات توسعه یافته را می‌پذیرفتی، اگر تا سی سال پیش قصص دین اسلام و خرافات متکی بر آن و فرض حکومت اسلامی صرفاً مسایل مطروحه در کتب و نه حی و حاضر در زندگی روزانه مردم بود که با حضور سنگین خود در تاریک ترین زوایای زندگی مردم رسوخ کند و خود را حلال مشکلات قلمداد نموده ولی در عمل چون خر در وحل بماند و پاسخی برای کوچکترین مساله قرن حاضر نداشته باشد، امروز وضع بطور کلی فرق کرده است. مردم با این اسلام ناب محمدی که هشرش رواج فساد، فحشاء، ارتشاء، جنایت، اختلاف طبقاتی، مفتخوری، خودسری، آدمکشی تحت نام قصاص، توحش، حیوان صفتی، گردن کلفتی و وقاحت و رواج خرافات و تحقیر انسانهاست حق دارند که واقعیت

اسلام را با پندارها و افسانه‌های مذهبی قیاس کنند و به پوچی ناهم‌نی شدن "حضرت مهدی" پی ببرند. مذهب در مجموع خود بمنزله یک دروغ بزرگ برای مردم مورد سؤال است. چندی پیش در همین روزنامه‌های ایران در مورد تناقضات سوره یوسف و زیلخا در قرآن تحت نام "دو خط موازی بهم نمی‌رسند مگر خدا بخواهد" نوشته بودند بطوریکه هر خواننده‌ای که دارای عقل سلیم بود به تناقضات آثار مذهبی پی می‌برد. اگر تا سی سال پیش مردم هر چه در مورد قرآن و پیغمبران گفته می‌شد بصورت "چکی" می‌پذیرفتند، امروز با روبرو شدن بانایج عملی استقرار حکومت الله بر زمین می‌بینند که باید به متون کتب مذهبی مراجعه کرده و حقایق را شخصاً کشف کنند. آنجاست که عملاً با مجموعه‌ای از تناقضات حیرت انگیز ضد علمی و خرافات متعفن قرون وسطائی روبرو می‌شوند که تا دیروز برای آنها قابل لمس نبود.

زیرا آخوندها به دروغ رواج میدادند که متون قرآن قابل ترجمه نیست و برگردان آن مضامین الهی را بدرستی نمی‌رساند. قرآن حتماً باید بزبان عربی باشد با این امید که کسی آن را نفهمد و بصورت "معجزه" برای همه مقدس باشد. همین حيله را کلیسا در مورد کتاب تورات و انجیل بکار می‌برد و فقط متن لاتین و نه برگردان شده آن را قبول داشت. بیچاره "دانت" را برای برگرداندن کتاب مقدس به زبان ایتالیائی تکفیر کردند. وی حقیقتاً این "کمدی الهی" را بر ملا ساخت. حکومت اسلام ناب محمدی در واقع این تاثیر مثبت را داشت که لگد محکمی به دین اسلام زد. این زمینه بیست ساله و فعال مایشائی آخوندها و روحانیت شیعه است که مردم را از هر چه دین و مذهب است علیرغم زوری که کیهان لندنی برای آشتی علم و مذهب و حفظ این خرافه قرنهای می‌زند، بری و بیزار کرده است. این زمینه مادی است که مغزها را پرشگر و کاوشگر و محقق می‌کند و نمایشنامه‌ها و مقالات پرشگر با طنز خاص در این دامنه وسیع ذهن نسل پس از انقلاب می‌نشانند. نمایشنامه ظهور حضرت مهدی آنهم در وقت بی وقت و سرکنکور مانند مهمان ناخوانده و یا به لحن عامیانه "سرخر" می‌ماند که در حد خود با طنز نیشداری همراه است که تکیه گاه هر دو جناح را بر باد داده است. این نمایشنامه اولین اثر در این زمینه نیست. صادق هدایت با خلق افسانه آفرینش و کاروان اسلام یکی از پیشگامان تاریخ اخیر ایران در زمینه نقد مذهبی است. ما از خیام و عیید زاکانی و حافظ سخن بدرازا نخواهیم گفت ولی در همین چند دهه اخیر کتاب بیست و سه سال منتسب به آقای علی دشتی منتشر شده و یا تولد دیگر آقای شجاع‌الدین شفا از چاپ بیرون آمده و خریدار فراوان

دارند. شما با آثاری از میرفطروس و باقر مومنی، مرتضی راوندی و روبرو می‌شوید که در این عرصه‌ی حرام، کاوش کرده‌اند. کتب و مقالات در این زمینه‌ها کم نبوده است و امیدواریم که توسعه نیز پذیرد، آنچه نواست این است که این آثار یا را به عرصه مطبوعات روزانه گذارده‌اند و از حدود میدان تخصص و مطالعه محدود و معدودی از روشنفکران خارج می‌شوند و به مساله‌ای عمومی تبدیل می‌گردند. این نظرات بین مردم خریدار دارد زیرا آنها بیست سال شاهدند که ائمه اطهار و چهارده معصوم در جبهه ظلم و بی‌عدالتی قرار داشته و حامی آخوندها هستند و موئی از سر این حضرات کم نمی‌شود. آنها شاهدند که پپی کولا و ماهی خاویار که دهها و صدها سال حرام بودند و شاید میلیونها نفر برای خوردن آن امروز در آتش جهنم می‌سوزند و هنوز اسیر این آتش هستند!؟ یک شبه حلال شدند و در کار بارگاه عدل الهی اخلال به عمل آمد. عجیب نیست پس اگر قداست دین برای آنها به زیر سؤال برود و یا رفته باشد. این آن جنبه مهمی است که از درون مردم می‌جوشد و هواداران نقابدار و بی نقاب جمهوری اسلامی دقیقاً بر این امکان که محتمل ترین امکان برای توضیح درج چنین مطالبی در ایران است مهر سکوت می‌زنند و به روی خود نمی‌آورند. آنها چاره ندارند، ایمانی به مردم ندارند و می‌خواهند همه چیز در کادر هیات حاکمه محدود بماند. خامنه‌ای از همین جهت به مطبوعات حمله کرد و خاتمی نیز از این جهت از مطبوعات خواست: "بیش از این ایمان مردم را مست نکنند" چرا که اعتقاد و ایمان مردم پشتوانه حکومت است که اگر مست و لرزان شود جمهوری اسلامی "راز سر بلندی" خود را از دست می‌دهد.

آقای نعمتی دانشجویی که نویسنده خوش قریحه این نمایشنامه است در دادگاه تفتیش عقاید قرون وسطائی بجرم بیان اندیشه خود به زندان طویل المدت محکوم شد. البته جان وی همواره در خطر است زیرا خرمقدسهائی نظیر سردار نقدی که قصد جا خوش کردن در بهشت موعود را دارند حاضر نیستند براحته از راحتی و آسایش خود در بهشت دست بردارند. چقدر مضحک است که بهشت محل اسکان این چاقوکشها باشد. آنوقت هیچ انسانی در بهشت هم از نیش چاقوی این چاقوکشها در امان نیست و از حق اظهار نظر آزادانه برخوردار نخواهد بود. دادگاه تفتیش عقاید نمایشنامه "ظهور به وقت کنکور" ما را بیاد دادگاه گالیله توسط کلیسای مرتجع و عقب مانده کاتولیک می‌اندازد که کرویت زمین را نفی می‌کرد. آخوندها مانند همان کشیشهای مرتجع بدنام از صحنه تاریخ جارو می‌شوند ولی نام نگارنده نمایشنامه فوق ادامه در صفحه ۶

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری

فریب مذهبی...

در تاریخ ایران ثبت می ماند حتی اگر وی را برای گرفتن روایت به بهشت در زندانهای عدالت اسلامی سر به نیست کنند.

افکار عمومی جهان که با تبلیغات امپریالیستی محو تماشای آقای خاتمی در فرانسه شده بود گوشه چشمی نیز به این بی عدالتی خوفناک و قرون وسطائی که سبب لگدمال کردن عریان حقوق بشر است نیافکند. تصورش را بکنید که هر یک از مردم ایران را که در مجامع دوستی به ابراز لطیفه ای در مورد جهنم و بهشت می پردازند و این گونه لطیفه ها در زبان ما کم نیست به مرگ محکوم کنند. سیاه تر از این اقدام شرم آور می توان ترسیم کرد؟

می گویند در دوران سیاه استقرار کلیسای کاتولیک در قرون وسطی کشیشها فعال مایشاء بودند، با جوالدوزی راه می افتادند و آنرا به نشیمنگاه مردم فرو می کردند و چون بعلت چربی زیر پوست خونی فوران نمی زد فوراً مخالف خود را بعنوان جادوگر و ساحر به خرمن آتش می افکندند. کلیسا با این روش از مردم تلکه می کرد و باج می گرفت. کسی بر جان و مال و ناموس خود مالک نبود. خودسری و بی قانونی و جنایت و قلدری و حکومت اشرار و پست فطرتان بنام نامی پروردگار حاکم بود. یک کشیش سادیستی و مجنون می توانست جان هزار اندیشمند را بگیرد و کسی جرات بازخواست از وی را نداشته باشد. این امر به انقلاب دوران نواندیشی و نوزائی منجر شد و دست کثیف و خونین کلیسا را از حکومت قطع کرد ولی متأسفانه موفق نشد بعلت توطئه بورژوازی مذهب را برای همیشه به گور تاریخ بسپارد. در ایران فردا باید افکار انسانها را از خرافات مذهبی رها کنید و در این امر دولت می تواند نقش مترقی و تاریخساز ایفاء کند. این دولت فقط می تواند دولت پرولتاریائی باشد. چنانچه بورژواها با رنگ دیگر به قدرت برسند برای فریب مردم و برای اسارت روحی زحمتکشان به مذهب نیاز دارند و از آن استفاده خواهند کرد. خصوصی کردن امر دین، جدائی دین از دولت، آزادی مذاهب و تبلیغات ضد مذهبی آغازی برای رهایی فکری بشریت است. این است که باید با جریانهای که می خواهند میان حکومت و دین را آشی دهند و به نجات دین برخیزند بشدت به مبارزه برخاست. کیهان لندنی در خارج مامور اجرای این حرکت ارتجاعی است. ولی مردم ایران منتظر ظهور حضرت برای دفن دین نخواهند ماند. نطفه های انقلاب دیگری در حال بسته شدن است که مام ایران آنرا بدنیا خواهد آورد. جلوی پیشرفت تاریخ را هیچ نیروئی نمی تواند بگیرد. □

جشنواره سینما...

پیرامونی میلیون ها پناهنده، تبعیدی های اجباری، تبعیدی های خودخواسته، مهاجرین. این تصاویر تنها بازتاب های ذهنی سینماگران تبعیدی نیستند. این تصاویر کابوس ها و اضطراب های مشترک انسان معاصر است از گسترش لحام گسیخته ی قدرت دیکتاتوری ها برای حفظ نابرابری های اجتماعی. تصاویر حاکمان مذهبی جمهوری اسلامی ایران که با نام خدا، آزاداندیشان و نویسندگان را ترور می کنند؛ در الجزیره روشنفکران - هنرمندان و مردم سلاخی می شوند. بربریت قرون وسطایی در افغانستان، پاکسازی قومی در کردستان، یوگسلاوی سابق و... و سرگردانی میلیون ها انسان گرسنه در جستجوی نان در پشت مرزهای بسته.

این تصاویر رنج نامه های سینماگران تبعیدی از جهان یک سویه و ناعادلانه است که با امید و میل به تغییر این وضعیت ساخته شده اند. خلق این تصاویر و نمایش آن ها در جشنواره سینمای در تبعید، نشانه حضور مسئولانه فردی و جمعی سینماگران در تبعید است. چنین حضوری دیکتاتورهای فرهنگ کش حاکم بر سرزمین های فیلمسازان را ناامید می کند. دیکتاتورها تصور می کنند که با به تبعید راندن هنرمند، او تسلیم شده و خلافت او به پایان می رسد. اما بر خلاف تصور دیکتاتورها، اگر چه تبعیدگستن از ریشه هاست؛ اگر چه همراه با بار سنگین احساس شکست است؛ اگر چه اندوه از دست رفتن آرزوها را همواره با خود دارد؛ اگر چه تبعید موقعیتی ناپایدار و بحرانی است، بحران بی وطنی، بحران هویت، بحران تلاقی فرهنگ ها. اما در عین حال تبعید موقعیتی است در ذات خود بالنده و شکوفنده؛ با نیروی فوق العاده برای خلافت و کار؛ نیرویی که بر بستر تنوع فرهنگ ها در تبعید، با جوشش درونی فیلمساز؛ با میل او به جستجو، دلتنگی او به کار؛ خلق آثار نو سینمایی را امکان پذیر می کند. این آثار به خاطر درون مایه ها و ویژگی های بیانی، شرایط ساخت، موقعیت سازندگانشان و سیستم انحصاری پخش فیلم متکی بر بازار؛ امکان حضور در جریان گسترده و عمومی سینما را نمی یابند و عمدتاً به حاشیه جریان اصلی سینمای جهانی رانده می شوند.

جشنواره سینمای در تبعید کوششی است برای فعال کردن حضور آثار سینماگران تبعیدی در جریان عادی سینما و زندگی فرهنگی و هنری و اجتماعی عموم مردم. جشنواره سینمای در تبعید امکان آزادی است برای برخورد سازنده با این آثار، طرح و بررسی ویژگی ها و دشواری های آن ها.

از سوی دیگر برگزاری جشنواره انعکاس حضور جمعی و بیان علنی مسئولیت مشترک در قبال

سرنوشت مردم و اعتراض جمعی سینماگران تبعیدی به ادامه دیکتاتوری ها، تداوم نابرابری های اجتماعی و وجود اختناق و سانسور و نقض حقوق بشر در کشورهای آن ها است.

در این دوره از جشنواره در مجموع تعداد ۱۰۷ فیلم کوتاه و بلند در بخش اصلی و بخش های ویژه به نمایش درمی آید.

کار تدارک برگزاری جشنواره به دشواری صورت گرفته است. به خصوص امکانات محدود مالی و بلا تکلیف بودن وضعیت حمایت های مالی باعث گردیده است که ما نتوانیم برنامه ریزی جشنواره را طبق طرح و جدول پیش بینی شده، به پیش ببریم. به طوری که در مواردی مجبور به تعدیل برنامه ها و یا حذف آن ها شده ایم.

از مشکلات اساسی دیگر جشنواره که همواره در تمام دوره های جشنواره با آن روبرو بوده ایم مسئله تنوع زبان فیلم ها و نداشتن زیرنویس به زبان رایج بین المللی "انگلیسی" برخی از آن ها است. مشکلی که به علت محدود بودن بازار این گونه فیلم ها و عدم سوددهی آن ها تهیه کنندگان شان علاقه ای برای رفع آن ندارند. بدیهی است که جشنواره ما هم به علت نداشتن امکانات مالی قادر به حل این مسأله نیست. همانگونه که پیش از این پیشنهاد کرده ایم: حل این نقیصه تنها با کمک بخش فرهنگی سازمان ملل "یونسکو" امکان پذیر است. ما معتقدیم که سازمان یونسکو جا دارد تا فیلم های سینماگران تبعیدی را به مثابه آثار فرهنگی و هنری متعلق به همه ی مردم جهان مورد شناسایی قرار بدهد؛ و علاوه بر به عهده گرفتن مسئولیت گردآوری و حفظ آن ها؛ با فراهم کردن امکانات فنی و گذاشتن زیرنویس بر روی فیلم ها؛ امکان استفاده گروه های بیشتری از مردم را از آثار سینماگران تبعیدی فراهم بکند.

جشنواره ما در حد امکانات محدود خود برای حمایت از سازندگان این فیلم ها و نظر به اهمیت و ارزش آن ها؛ اقدام به نمایش این فیلم ها در برنامه های خود می کند.

بدون تردید برگزاری دوره چهارم جشنواره بدون حمایت مؤسسه ها، سازمان ها، گروه ها و افراد معتقد به آزادی و آزاداندیشی امکان پذیر نمی شد. با سپاس از تک تک آن ها؛ با برگزاری چهارمین دوره جشنواره سینمای در تبعید؛ در جشن شادمانه تصاویر؛ در رقص و پایکوبی نور بر پرده سینما؛ صلح، آزادی و عدالت اجتماعی را در آستانه سال دوهزار پاس می داریم.

حسین مهینی، مدیر جشنواره سینمای در تبعید
۲۲ اکتبر ۱۹۹۹

"مرا ببوس"

سی و حتی بعد از آن درخشان نیست. انسانهایی که صابون خشونت ایشان به تشنه خورده شاید امروز هم از درد آن بنالند. ولی این امر حاشیه‌ایست و فعلاً موضوع بحث ما نیست. همانگونه که خواندن تصنیف آن از جانب آقای گلنراقی در این بحث نمی‌گنجد. آنچه ولی حاشیه‌ای نیست این است که چرا در کنار صدها ترانه و تصنیف و موسیقی زیبا مردم به "مرا ببوس" دل بستند؟ و نه بیک اثر هنری دیگر. آیا چون آنرا آقای "هاله" سروده بود؟ آیا چون آنرا آقای گل نراقی خوانده بود؟ روشن است که پاسخ آنها منفی است.

برای توضیح این امر باید به شرایط بعد از کودتای خائنانه ۲۸ مرداد که ننگی در زندگی سلطنت طلبها و لکه سیاهی بر دامن تاریخ ایران است، نظر افکند. سازمانهای جاسوسی با کمک فاشیستهای ایرانی نظیر سرلشگر زاهدی و ارتش ارتجاعی و اوپاش و فواحش و قوادان و چاقوکشان و محافل مذهبی ضد کمونیست و در راس همه آنها دربار فاسد پهلوی به کودتائی خائنانه دست زدند و مسیر تاریخ ایران را تا با امروز از راه تکامل طبیعی‌اش خارج کردند. پس از کودتا که لازم بود قراردادهای نفتی منعقد گردد و دست امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی و فرانسوی و هلندی و ایتالیائی در غارت ثروتهای ملی ایران باز گردد، احساس می‌شد که به حمام خون نیاز است، احساس می‌شد که باید سایه وحشتی مهیب و تکان‌دهنده را بر جامعه ایران بگسترده و باید از طریق دستگیری، زندان، شکنجه و تیرباران و سرکوب بی‌امان به ایجاد محیطی از رعب و وحشت دست زد که تنها با حوادث پس از ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ دوران خمینی قابل قیاس است. کمونیستهای ایران را شکنجه می‌کردند، به چوبه‌های دار می‌سپردند، و سرهنگ زیبایی، مبصر، امجدی، استوار ساقی و نظایر آنها، لاجوردیهای رژیم جمهوری اسلامی را در دامان خود پرورش می‌دادند. آنها لاجوردیهای زمان خود بودند. محیطی از رعب و وحشت بی‌پایان ایجاد کردند. رنگ سرخ ممنوع شد. فرماندار نظامی هر کتابی را که جلد سرخ داشت جمع‌آوری می‌کردند، هر نامی را که با پسوندهای "روف، تف، ین" ختم می‌شد کمونیست دانسته و کتب نویسنده مربوطه را ضبط می‌کردند. نقلست که یک بیچاره دهقان زبان بسته‌ای را که بد شانی در روز کودتا عازم شهر بود و در توضیح نشانی خود گفته بود من "توده‌ای" هستم آنقدر شکنجه کرده بودند تا برایشان تفهیم شد که در آن منطقه "توده" و "بالا ده" وجود دارد و این بیچاره "بالا دهی" نیست. "جامعه مدنی" آقای خاتمی در دوران ظل‌الله حاکم نبود و خود سرانه همه را می‌گرفتند و شکنجه می‌کردند تا مقرر آیند. سلطنت‌طلبان هر روز دسته‌ای از افسران

توده‌ای را که مظهر شرافت، درستکاری، آزادخواهی، خدمت به همنوع، آگاهی، و انسانیت بودند به عنوان جاسوس تیرباران می‌کردند. جاسوس بزرگ محمد رضا شاه که با کمک ایادی اجنبی و سازمانهای جاسوسی بر سر کار آمده بود و استقلال ایران را بر باد داده بود و می‌خواست تتمه آنرا نیز بر باد دهد، بنحو مضحکی کمونیستهای ایران را به جاسوسی متهم می‌کرد. تاریخ نشان داد که این محمد رضا شاه بود که جاسوس بود و نوکرمنشانه بدنبال کارتر و ژنرال هويزر و سولیوان راه افتاده بود.

در چنین فضائی مردم به ترانه "مرا ببوس" روی آوردند و با خواندن آن آنرا وسیله‌ای علیه مبارزه ضد پهلوی کردند. این امر بیک سنت مبارزه مردم ما بدل شد. از آن روز هر کس این ترانه را خواند به هواداری از کمونیست مظلون شد. جبهه ملی‌ها از خواندن آن امتناع می‌کردند. تلاش فراوان نیز بعمل آمد تا با انتساب این شعر به "هاله" که ضد کمونیست بود این مضمون تاریخی و سنتی، این رایحه کمونیستی "مرا ببوس" را خشتی کنند ولی موفق نشدند. بورژوازی در همه عرصه‌ها برای مبارزه ایدئولوژیک آماده است. آنها می‌کوشند منابع الهام کمونیستها را از آنها بگیرند و هر کدامشان به نحوی و در لباسی و با ابزار جدیدی ظاهر می‌شوند. این مردم بودند که می‌گفتند سرهنگ مبشری (و نه سرهنگ سیامک زیرا سیامک اساساً دارای فرزندی نبود- توفان) در شب تیربارانش آنرا برای دخترش خوانده است. مردم از زبان مبشری و توده‌ایها می‌گفتند که بهار ما گذشته است و امروز زمستان محمد رضا بازگشته و ما به جستجوی سرنوشت آتی خود می‌رویم، ما در میان باد و باران و توفان با از جانگذشتی در شب سیه از سختیها گذر کردیم و با یارانمان پیمان بسته و آتشها در کوهستانها بر افروختیم که خاموش نمی‌شوند. وقتی می‌گوئید که در سپیده دم ستاره می‌زند و وی "عهده‌ی خونین با صبح روشنتر دارد" و دخترش را فرا می‌خواند اشک بیگناهی را روان نساخته و سرشک غم بدامانش جاری نسازد بلکه با غرور و افتخار زیست کند که پدر و یارانش را در سپیده دم بگلولة می‌بندند، روح زمان خود را بازگو می‌کند و این همان پیام زیباست که مردم ایران گرفتند و آنرا تا سرنگونی غیر قابل بازگشت رژیم منفور پهلوی آویزه گوش خود کردند. اساساً این مهم نیست که نویسنده و آهنگساز و یا ترانه سرای این تصنیف چه کسی بوده است. یک محقق غیر سلطنت طلب به تاثیرات تاریخی این اثر که آنرا جاودانی نموده و از آن پرچم رزم مردم ایران را ساخت توجه می‌کند. این همان اشتباه استاد توانا و یکی از مفاخر ادبیات ایران احمد شاملو در برخورد به کاوه آهنگر نیز هست که می‌خواهد این سمبل الهام مبارزه مردم بر ضد زور و

ستمگری را از آنها بگیرد و بجای آن ضحاک مار دوش را بنشانند که گویا وی انقلابی واقعی بوده است. چه اهمیت دارد که کاوه آهنگر شعبان بی‌مخ باشد و یا ضحاک مار دوش شعبان بی‌مخ، چه اهمیت دارد که کاوه آهنگر سمبل مبارزه و عدالتخواهی باشد و یا ضحاک مار دوش مظهر آن. مهم این است که مردم برای مبارزه خود به مظهری اتکاء کرده‌اند و آمال آرزوهایشان را در وجود وی متحقق دیده و یا کرده‌اند که چراغ راه آینده زندگی آنها بوده است. باید باین مظاهر احترام گذارد و از آنان الهام گرفت و نه آنکه تلاش کرد منبع الهام مردم را زیر لفاف بررسی تاریخی خشک کرد. و بیابانی برهوت به آنها نشان داد که هیچوقت هوس سرنگونی رژیم منفور و غیر قابل بازگشت پادشاهی را نکنند.

بررسی ترانه "مرا ببوس" نیز با این نیت "تاریخی" انجام می‌شود و طبیعتاً بخشی از همان مبارزه ایدئولوژیک بورژوازی علیه پرولتاریاست. می‌بینید که این مبارزه تا به چه حد متنوع و موزیانه است. مردم بازم "مرا ببوس" را چون اسلحه مبارزه انقلابیون علیه مرتجعین زمره کرده و از آن الهام می‌گیرند. ولی کسی نام سراینده ادعائی آن را نیز بخاطر نخواهند آورد و درستش هم همین است.

اعتراض به...

نماینده‌اش خاتمی و نیز دولت فرانسه گرد هم آمدند و با سخنرانی، سرود، تئاتر خیابانی، پخش اعلامیه، تماس با عابریں صدور اعتراض زحمتکشان و مردم ایران را به گوش مردم رسانیدند.

سازمان یونسکو در اثر فشار افکار عمومی سخنرانی برنامه‌ریزی شده خاتمی برای پنجشنبه ۲۸ اکتبر را لغو نمود و این سخنرانی را به روز پس از تظاهرات وسیع ایرانیان موکول کرد.

جنبش اعتراضی پاریس توانست با کار چندین ماهه حرکت وسیعی در میان افکار عمومی پدید آورد و بسیاری را به میدان مبارزه فرا خواند. سفر خاتمی سفری زبوانه بود که با شکست کامل روبرو شد. □

اقبال توجه خوانندگان گرامی

به اطلاع خوانندگان گرامی می‌رسانیم که نشانی پستی و حساب بانکی توفان تغییر کرده است. نشانی و شماره حساب جدید را در کادر صفحه آخر ملاحظه می‌فرمایید.

جدایی دین از دولت و آموزش

مبارزه ایدئولوژیک...

یکی از دیگری مرتجع تر است، به آمریکا می‌برند و سیلای آنها را چرب می‌کنند تا پایگاه آتی آمریکا و اسرائیل در منطقه شوند. آنها کینه ملی را به جای برادری دموکراتیک خلقها می‌گذارند. این امپریالیسم تا آنجا که منافعی ایجاب می‌کرد به طرح خواست "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" توسل می‌جست تا از یوگسلاوی پایگاهی در اروپا بسازد و آخرین سنگر "روسهای اسلاو" را در اروپا در هم شکند تا یک تاز میدان شود و سیاست توسعه طلبی خویش را ادامه دهد. زمانی نیز که طرح شعار "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" مفید فایده نمی‌افتد حمایت از حقوق بشر را برای پیشبرد مقاصد خود طرح می‌کند. این هر دو شعار می‌تواند در خدمت نیات پلید امپریالیسم برای نیل به اهدافش قرار بگیرد. نمونه بارز آن حمایت امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل برای نفوذ در جمهوری آذربایجان و علم کردن ترکیه برای تبلیغات تهوع‌آور پان‌تورکیستی در منطقه قفقاز و آذربایجان ایران است.

البته امپریالیسم فقط از شعار حق ملل که در دوران استعمار کهن پیشی برای آنها ارزش نداشت سوء استفاده نمی‌کند، آنها امروز برای ممالکی که امکان تجزیه آنها از این راه برایشان ممکن نیست از "حقوق بشر" دم می‌زنند. آقای کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد که موجودیت سازمانش و بطریق اولی خودش در گرو پذیرش موجودیت دول و ملل گوناگون است. شخصی که در رأس سازمانی است که هدفش حمایت از حقوق دول مستقل است یکباره با همصدائی با آمریکا در اجلاس اخیر عمومی سازمان ملل متحد مدعی می‌گردد از این بعد نباید تجاوز متراکم و سیستماتیزه را به حقوق بشر تحمل کنیم. حمایت از تمدن، برتر از حمایت از حق استقلال و تمامیت ارضی است. وی می‌طلبد که یک آمادگی دائمی برای انجام جنگهای عادلانه بوجود آید که محک عدالتخواهی آن در همان انگیزه دفاع از حقوق بشرش نهفته است. سازمان ملل که باید از حق حاکمیت ملتهای تشکیل دهنده آن حمایت کند بیکباره تغییر ماهیت داده به مباشر امپریالیستها برای نقض حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشورها به بهانه نقض "حقوق بشر" بدل می‌گردد. سازمان ملل وظیفه پلیس بین‌الملل را به رهبری آمریکا بدست می‌گیرد و به مرکزی برای اعمال زور تبدیل می‌گردد. اگر حمایت از "تمدن" آنطور که آمریکا آنرا می‌فهمد و تفسیر می‌کند برتر از استقلال ملل است پس باید نام سازمان ملل را متحد را به سازمان ملل متحد "تمدن" و گوش به فرمان آمریکا و نه مستقل تغییر داد. سریش این اتحاد ملل نیز از کارخانه‌های آمریکائی سرازیر می‌شود. چرا نباید ملل مستقل در عین حفظ استقلال خود از نعمت تمدن برخوردار باشند؟ چرا باید استقلال و تمدن نه بمنزله دو جز کامل کننده هم بلکه موزیانه بمثابة دو پدیده متناقض یکدیگر مطرح گردند؟ روشن است، برای اینکه امپریالیسم مایل

است از "تمدن" و "حقوق بشر" و "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" ابزاری برای اسارت بشریت بسازد. ترکیه متجاوز به حقوق بشر و توسعه طلب، صد در صد مورد حمایت امپریالیستها و صهیونیسم است در حالیکه خلق کرد در ترکیه بشدت سرکوب می‌شود و ارامنه به قتل می‌رسند و علویها مورد تضییق‌اند و یونانیها را از سرزمین تاریخیشان رانده‌اند. در مورد ترکیه امر استقلال و کشورگشائی برتر از حقوق بشر است ولی همین امر در مورد عراق برعکس تعبیر می‌گردد.

امپریالیسم آمریکا از همین طالبان وحشی و خونخوار سالها در افغانستان حمایت می‌کرد و برای فشار به ایران آنها را تقویت می‌نمود. مگر این طالبان مظهر حمایت از حقوق بشر بود؟ هنوز هم که هنوز است آمریکا فقط خواستار تحویل "اسامه بن لادن" تروریست عربستان سعودی است که چند آمریکائی را در عملیات ترورستی خود سر به نیست کرده است. سخن هرگز بر سر نقض تمامیت ارضی ولی حفظ حقوق بشر در افغانستان نیست. این همه سالوسی و تزویر بورژوائی آنهم در روز روشن بی نظیر است. جای تاسف است که برخی فریب تبلیغات ایدئولوژیک امپریالیستی را می‌خورند.

در حقیقت امپریالیسم آمریکا سیاست توسعه طلبانه خود در مورد یوگسلاوی را عمومیت می‌بخشد و به سیاست سازمان ملل بدل می‌گرداند.

این نظریه جدید امپریالیسم یک مبارزه ایدئولوژیک و یک زمینه سازی ذهنی برای توجیه تجاوز به سایر ممالک است، زیرا هر کودک سیاسی می‌فهمد که شورای امنیت سازمان ملل که تصمیماتش با حق و توتی آمریکا، روسیه، انگلستان، فرانسه و چین قابل تصویب نیست هیچگاه قادر نیست به آمریکا برای نقض حقوق بشر که در مورد سیاهپوستان آمریکائی دائماً اعمال می‌گردد لشکر بکشد و یا انگلستان را برای نقض حقوق مردم ایرلند و شکنجه آزادخواهان ایرلندی مجازات نظامی بکند. خنده دار است اگر کسی فکر کند این شورای امنیت دستور حمله به اسپانیا برای نقض حقوق مردم باسک را خواهد داد. خنده آور است اگر تصور شود قطر به آمریکا برای نقض حقوق بشر لشکر بکشد. این خواست اجرای "حقوق بشر" نیز مانند همه خواستهای "دموکراتیک" در ممالک سرمایه داری صوری و بر صفحه کاغذ است. از این خواست فقط آنها که توانائی استفاده از آن را دارند می‌توانند استفاده کنند. دقیقاً مانند این اصل که همه در مقابل قانون مساوی‌اند، رئیس کارخانه ژنرال موتور و یا شرکت زمینس همان قدر حق دارد که کارگر ساده آمریکائی و یا آلمانی. ولی رئیس زمینس می‌تواند صدها وکیل دعاوی علیه کارگر زمینس به خدمت بگیرد و صاحبخانه کارگر ساده زمینس را زیر فشار بگذارد تا کارگر ساده را از خانه و کاشانه‌اش بیرون کند و دو چاقوکش مافیائی استخدام کند تا به زن و بچه کارگر زمینس تجاوز کرده و سرش را گوش تا گوش ببرند ولی کارگر زمینس که از نظر قانونی و بر روی صفحه کاغذ

دارای همان حقوق مساوی با رئیس زمینس است زورش نمی‌رسد حتی یک وکیل از جان گذشته را به خدمت بگیرد که از تهدیدات رئیس زمینس ترسد. این است ماهیت همه حقوق بورژوازی. باری از اصل مطالب بدور نیافتیم.

امپریالیستها، به این مبانی یعنی همان مبانی "احترام به حقوق بشر" برای تجاوز به ایران، عراق، سوریه، لیبی، کوبا، چین، کره شمالی و نظایر آنها نیاز دارند. "حقوق بشر" زیر نظارت آمریکا سالهاست که در جهان نقض می‌شده است. جنایاتی که حاکمان جدید اندونزی در تیمور شرقی می‌کنند بسیار "انسانی تر" است تا ددمنشی‌ای که سوهارتو این جلاد خلق اندونزی چه در اندونزی و چه در تیمور شرقی تحت توجهات امپریالیسم آمریکا به انجام رسانید و امروز نیز از زندگی خوب و خوشی تا دم مرگ بهره‌مند است و کسی نه وی را به پای میز محاکمه می‌کشد و نه از وی بازخواست بعمل می‌آورد و جرات دارد به وی بگوید بالای چشمش ابروست. آنروز آقایان کوفی عنان‌ها و مدافعین این تئوری اسارت‌بخش امپریالیستی لازم نمی‌دانستند که برای سرنگونی رژیم اندونزی بسیج شوند. مگر جنایات کروانها علیه صربها و یا هم اکنون کوزوها علیه صربها از جنایات صربها علیه آنها کم وزن تر است پس چرا این دستگاه عظیم "بشردوستی" بکار نمی‌افتد؟ سرکوب جنبش کارگری در کره جنوبی، بیکار کردن میلیونها کارگر به بهانه عقلانی کردن اقتصاد در همه ممالک سرمایه داری، کشیدن کار از گرده کودکان، برسمیت نشناختن تساوی حقوق زن و مرد، اختراع و تولید ابزار و ادوات شکنجه و... مگر اینها نقض حقوق بشر نیست؟ مطمئناً هست، لیکن تفسیر حقوق بشر نیز در دست امپریالیستها باقی می‌ماند. اینکه چه کسی حقوق بشر را به زیر پا می‌گذارد با رای آمریکا معلوم می‌شود. اینکه کدام جنایتکار بشر دوست است با رای آمریکا تعیین می‌گردد، اینکه در کویت و عربستان سعودی حقوق بشر پایمال می‌گردد یا نمی‌گردد و اینکه مجاهدین افغانی که همگی از دوستان آمریکا و از ناقضین نامدار حقوق بشرند، امر پوشیده‌ای نیست ولی کدام شیردلی را سراغ دارید که دستور حمله به کویت و عربستان سعودی را بدون رضایت آمریکا بدهد. ریش و قیچی در دست آمریکاست و خودش می‌برد و می‌دوزد. آنها در بیان اینکه مدافع حقوق بشرند صمیمی نیستند. این دروغ‌ها را برای مواقع معینی لازم دارند تا مردم را بفریبند. اگر برسید بکدام دلیل به ایران حمله نمی‌کنید بر حسب اینکه روابط آنها در چه درجه معینی از بهبود باشد، خواهند گفت که تعزیر و یا قصاص و یا پایمال شدن حق زن و کودک یک مساله فرهنگی و مذهبی است و ربطی به حقوق بشر ندارد، حقوق بشر نوع اروپائی با آسیائی فرق می‌کند. اگر روابط رو به سردی باشد خواهند گفت که تفنگها را به سوی ایران نشانه روید زیرا حقوق بشر اعتبار عام دارد و قابل انفکاک نیست. پس می‌بینید که "حقوق بشر" وسیله تجاوز و نقض حاکمیت ادامه در صفحه ۱۱

فروپاشی...

نمی‌توان به ماهیت احزاب سیاسی کشور ما پی برد و نمیتوان برای خود روشن نمود که فلان یا بهمان حزب در روسیه نماینده کدامیک از طبقات است.

در یک اجتماع که مردم برای ادامه زندگی به تولید مشغولند دارای منافع متفاوتی هستند که نقاط تمایز آنها را روشن می‌کند. بعنوان مثال احزاب هوادار سرمایه‌داران نمی‌توانند همان احزابی باشند که از حقوق کارگران دفاع می‌کنند. در اروپا نیز وضع به همین نحو است. سرمایه‌داران احزاب سیاسی خود و سازمانهای صنفی خود را دارند. در مقابل آنها کارگران نیز حزب و سازمانهای صنفی خود را ایجاد می‌کنند. چون آب آن دو جریان به یک جوی نمی‌رود.

البته سرمایه‌داران مانند هر کالائی که می‌فروشند نیاز به تبلیغ دارند. آنها برای حزب خود تبلیغ می‌کنند تا آنها طوری جا بیاندازند که مردم فریب خورده به آنها رای دهند. در آگهی‌های تبلیغاتی که برنامه‌های آنان را نیز در بر می‌گیرد از منافع همه مردم صحبت می‌کنند و نه از منافع قشر سرمایه‌داران کلان. آنها از مردم می‌طلبند که به آنها رای دهند زیرا با رای به احزاب سرمایه‌دار آسایش زندگی آنها تامین است و نگرانی آنها از آینده بیهوده خواهد بود. آنها برنامه‌های خود را برای خام کردن مردم می‌نویسند. در همین ایران خودمان ما احزاب "ایران نوین"، "مردم"، "رستاخیز" را در گذشته سلطنتی داشته‌ایم که با نامهای گوناگون مرید و نوکر اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر بودند و به غارت ایران توسط امپریالیستها صحنه می‌گذارند. امروز نیز ما با سازمانهای متعدد سلطنت طلب روبرو هستیم که با رنگهای مختلف ظاهر شده ولی تاریخچه پیدایش و فعالیت و برنامه آنها نشان می‌دهد که از منافع انگلهای دربار پهلوی حمایت می‌کنند و می‌خواهند همان بساط سابق را در ایران بر پا کنند. آنها "سروش"های سلطنتی نظام سلطنتی آتی ایران خواهند بود. ولی آنها خود را هرگز عمال سلطنت طلبان انگل صفت که ۵۰ و اندی سال در ایران به قتل و غارت و دروغ و فربکاری مشغول بوده و آخوندها را با سیاستهای خود بر جان مردم میهن ما مسلط کردند معرفی نمی‌کنند. آنها مزورانه خود را مدافع "ملت ایران" جا می‌زنند که گویا از منافع همه مردم ایران دفاع می‌کنند. آنها خود را احزابی می‌دانند که کسب قدرت را برای آن می‌خواهند که برنامه‌ای را با هدف "خیر عمومی"؟! متحقق کنند.

خود فریبی است اگر کسی در پی این ادعاهای دروغین چهره واقعی آنها را کشف نکند. تاریخ آنها را نشاند و در بزنگاههای تاریخی نفهمد که آنها در کدام طرف قرار می‌گیرند. همین که آنها برنامه دروغین خود را با نام "خیر عمومی" به فروش می‌رسانند ناشی از فقدان صمیمیت و کتمان جانگیری آنها است.

حزب سیاسی همانند دولت آلت مبارزه طبقاتی است. همه

احزاب سیاسی جنبه طبقاتی دارند. حزیت نقطه متمرکز و نمودار خصوصیت طبقاتی است. احزاب غیر طبقاتی و یا مافوق طبقات هیچوقت موجود نبوده و وجود نخواهند داشت. چگونه می‌شود تشکیلی با سیاست سروکار داشته باشد و جانبدار نباشد؟

این نکات را ما از آن جهت متذکر شدیم که خوانندگان بدانند که احزاب از منافع متفاوت طبقاتی حمایت می‌کنند. اگر این واقعیت علمی را بپذیریم که جوامع طبقاتی‌اند که دارای منافع متضاد و آشتی ناپذیر می‌باشند. آنوقت نمی‌توانیم به این دروغ بزرگ که حزبی برای "خیر عمومی" تشکیل شود باور داریم. اینکه جوامع طبقاتی‌اند ادعای ما نیست تاریخ بشریت آنها را اثبات رسانده است. انقلاب فرانسه نابودی فئودالیسم و سر آغاز پیدایش قدرت بورژوازی بود. روشن بود که طبقه اربابان "خیر عمومی" را نمی‌خواستند و فقط به خیر خود نظر داشتند. سرمایه‌داران نیز "خیر عمومی" را نمی‌خواهند و فقط به جیب خود فکر می‌کنند. هر لحظه که خیرشان ایجاب کند در کارخانه‌های خود را که دیگر سودآور نیست می‌بندند و کارگران را از کار بیرون می‌کنند. بی‌شرمی است اگر کسی مدعی شود سرمایه‌داران "خیر" کارگران را برای اخراجشان منظور داشته‌اند.

آنچه را که ما گفتیم و امری همه دانسته است و ما هر روز آنها در زندگی روزانه خود تجربه می‌کنیم در مورد کلیه احزاب صادق است. حزب طبقه کارگر نیز از این قانونمندی میرا نیست. حزب طبقه کارگر حزبی است که از منافع سیاسی مستقل طبقه کارگر و از ایدئولوژی این طبقه دفاع می‌کند. این حزب عناصر آگاه طبقه کارگر را در بر می‌گیرد همانگونه که احزاب بورژوازی عناصر آگاه طبقه خود را در بر می‌گیرند. حزب طبقه کارگر متکی به ایدئولوژی سوسیالیسم علمی است که در دوران ما چیز دیگری جز مارکسیسم-لنینیسم نخواهد بود، همانطور که احزاب بورژوازی مسلح به ایدئولوژی لیبرالیسم هستند. حزب طبقه کارگر گردان پیش آهنگ این طبقه است و می‌خواهد طبقه کارگر را از پوسته مبارزه خود بخودی که صرفاً اقتصادی است بدر آورد و جای منافع آتی وی را با منافع آتی جایگزین کند. می‌خواهد طبقه کارگر را بدرکی برساند که مصالح طبقاتی خود را تشخیص دهد. حزب طبقه کارگر که فقط بهترین عناصر این طبقه و آگاه‌ترین آنها را در بر دارد پیشوای سیاسی این طبقه نیز هست. پیشوای سیاسی به این مفهوم است که این حزب نیز مانند سایر احزاب بورژوازی می‌خواهد قدرت سیاسی را به کف آورد و جامعه را بر اساس برنامه انقلابی خود که نفی استثمار انسان از انسان است شکل دهد. سرمایه‌داران براحته تسلیم این تغییرات نخواهند شد و مانع می‌گردند تا پرولتاریا براحته قدرت را بکف آورد. این است که جنگی پنهان و گاهی آشکار میان این طبقات اجتماعی در می‌گیرد. برای آرایش قوا، تخمین

نیروهای خودی و دشمن، برای تعیین شعارهای صحیح مبارزه و تعیین استراتژی و تاکتیک درست، برای تعرض و عقب نشینی، برای تعیین سمت فرود آوردن زدن ضربه‌ی اصلی، برای انجام مانور، طبقه کارگر به یک ستاد فرماندهی نیاز دارد که این وظایف را بهعهده می‌گیرد. حزب طبقه کارگر همان ستاد فرماندهی و رهبر مبارزاتی طبقه کارگر است که تا به کف آوردن قدرت سیاسی برای تحقق مرحله‌ای سیاست خود مبارزه می‌کند. حزب طبقه کارگر بخش آگاه طبقه کارگر را در خود متشکل می‌کند و توسط این بخش آگاه پیوند خود را با سایر بخشهای کارگری برقرار می‌سازد. حزب طبقه کارگر از طریق سازمان سیاسی خود و کادرهای حرفه‌ای خویش در سایر سازمانهای طبقه کارگر نیز نفوذ کرده با آنها پیوند برقرار نموده و می‌تواند سیاستهای صحیح حزب را در آنها پیاده کند. حزب از طریق همین سازمانهای جنبی است که با توده‌های غیر تشکیلاتی در تماس قرار گرفته و با شاخکهای حساس خود نیازها و احساسات آنها را درک خواهد کرد. حزب آن وسیله لازم برای استقرار این تماس است. استالین برای روشن کردن اهمیت حزب چه در دوران اپوزیسیون و چه پس از کسب قدرت سیاسی بدرستی گفت: "پرولتاریا دارای یک سلسله سازمانهای دیگر هم هست که بدون آنان نمی‌تواند با سرمایه مبارزه موفقیت آمیزی بکند: اتحادیه‌های کارگری، کئوپراتیفها، سازمانهای فابریکی و کارخانه‌ای، فراکسیونهای پارلمانی، اتحادیه‌های غیر حزبی زنان، مطبوعات، سازمانهای فرهنگی و مدنی، سازمان جوانان، سازمانهای انقلابی و نظامی (در موقع عملیات عینی انقلابی)، شوراه‌های نمایندگان بعنوان شکل دولتی تشکیلات (در صورتیکه پرولتاریا در راس حکومت باشد) و غیره. اکثریت عظیم این سازمانها، غیر حزبی بوده و فقط یک قسمت از آنها مستقیماً به حزب مربوط و یا از شعبات آن هستند. تمام این سازمانها در شرایط معینی برای طبقه کارگر مطلقاً لازمند، زیرا بدون آنان تحکیم مواضع طبقاتی پرولتاریا در رشته‌های مختلفه مبارزه غیر ممکن است. زیرا بدون آن محال است پرولتاریا را بصورت نیروئی که بتواند رژیم بورژوازی را به رژیم سوسیالیستی بدل سازد، آبدیده کرد."

این نظریاتی که استالین بیان می‌کند فقط قبل از کسب قدرت سیاسی دارای اعتبار نیست. این ویژه گیها به دوران بعد از کسب قدرت سیاسی نیز نظر دارد. بهمین جهت حزب پیش آهنگ طبقه کارگر است، حزب دسته متشکل طبقه کارگر است، حزب عالیترین شکل سازمان طبقاتی پرولتاریاست، حزب بمثابه اسلحه دیکتاتوری پرولتاریاست زیرا حزب در میان سازمانهای طبقه کارگر مبداء اصلی رهبری این طبقه است. حزب برای پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی مقدم بر هر چیز است. حزب آن سازمانی

ادامه در صفحه ۱۰

کمونیست‌های پیگیرترین مدافعان آزادی‌های دموکراتیک هستند

فروپاشی...

است که نیروهای پراکنده را در درون خود وحدت می دهد و مجموعه پرولتاریا را به عرصه مبارزه انقلابی می کشد. حزب برای پرولتاریا نه تنها برای به کف آوردن دولت و دیکتاتوری پرولتری لازم است بلکه برای حفظ و برای بسط و توسعه آن ضرورت فراوان دارد. بدون حزب امکان ندارد که بشود بر روحیات ضعف و تسلیم، بر روحیات خرده بورژوازی که بدون طبقه کارگر نفوذ می کنند غلبه کرد و زمینه تجدید تربیت و آموزش اقشار عقب مانده و خرده بورژوازی را سازمان داد و به آنها مساعدت کرد تا به تقویت صفوف طبقه کارگر بپردازند. بدون حزب امکان نابودی طبقات و سازمان دادن امر تولید سوسیالیستی ممکن نیست. چنین ارتشی به انضباط نیاز دارد، یکپارچگی می طلبد. لنین می گفت: "دیکتاتوری پرولتاریا یک مبارزه سرسخت، خونین و بدون خونریزی، جبری و مسالمت آمیز، نظامی و اقتصادی، تعلیم دهنده و اداره کننده بر ضد قوا و سنن جامعه قدیم می باشد. نیروی عادت میلیون ها ده ها میلیون انسان - مخوف ترین نیروهاست. بدون حزب آهنین که در مبارزه آبدیده شده، بدون حزبی که مورد اعتماد تمام عناصر پاکدامن این طبقه باشد، بدون حزبی که بتواند افکار و روحیات توده را در نظر بگیرد و در آن نفوذ کند، غیر ممکن است چنین مبارزه ای را با موفقیت پیش برد."

باین مفهوم حزب اسلحه دیکتاتوری پرولتاریاست. پرولتاریا بدون حزب خود هیچ است. فاقد ارتش است، فاقد نیروی رزمنده و آماده به مبارزه است. این صفات برجسته حزب، اراده واحد حزب و تصفیه دائمی آن از عناصر فرصت طلب، کاریزیست، ماجراجو، خودپسند، راحت طلب، بیگانه نسبت به امر طبقه کارگر، سودجو، شارلاتان و... را می طلبد که فقط به احزاب قبل از انقلاب مربوط نمی گردد. حزب طبقه کارگر پس از اینکه قدرت را به کف گرفت وظایف جدیدی پیدا می کند که باید در کنار وظایف قدیم از پس آن بر آید. حفظ و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، ادامه مبارزه ایدئولوژیک در شرایط جدید، شرکت در امر سازماندهی تولید سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم، مبارزه با بروکراسی، شرکت در شوراها و زحمتکشان و رهبری آنها برای اداره امور کشور سوسیالیستی در کلیه عرصه ها و در یک کلام رهبری کشور در تمامیت خود در عرصه تکالیف و فعالیت های حزب تا محو کلیه طبقات می ماند. خطر انحراف حزب و لم دادن بر پیروزی ها و غره شدن بسیار محتمل تر است تا زمانیکه طعم قدرت سیاسی را بزر دندان خود ندارد و هر روز از جانب دژخیمان ارتجاع مورد سرکوب و تهدید است. چماق ارتجاع وی را مستمراً از خواب غفلت بدر می آورد لیکن لالائی بورژوازی در فردای کسب قدرت سیاسی خطر به خواب کردن وی را که مست باد پیروزی است افزایش می دهد. این سخنان برای نشان دادن اهمیت حزب طبقه

کارگر ضروری بود. حزب یک امر تشریفاتی نیست اسلحه مبارزه طبقه کارگر و ستاد فرماندهی وی است. این حزب از منافع طبقه کارگر دفاع می کند و بس. سازمانی طبقاتی است. وی نمی تواند مدافع منافع همه طبقات باشد و یا "خیر عموم" را در نظر بگیرد. پرولتاریا فقط خیر اکثریت زحمتکش جامعه را در نظر خواهد داشت و نمی گذارد که با بوق و کرنای تبلیغاتی و ایدئولوژیک بورژوازی وی را فریب دهند. احزاب حافظ منافع طبقات معینی هستند و باین جهت نیز پدید می آیند.

این قانونمندی در مورد احزاب بورژوازی نیز صادق است ولی آنها که کلاش و کلاهبردار هستند می خواهند اهداف استثمارگرانه خود را "نیاز عمومی" جلوه داده خود را بر بالای طبقات قرار دهند.

حال که اهمیت موجودیت حزب طبقه کارگر از نظر پرولتاریا روشن شد می توان درک کرد چرا بورژوازی نسبت به حزب طبقه کارگر این چنین سبانه برخورد می کند.

آنها تبلیغ می کنند که احزاب کمونیستی احزاب طبقاتی و آرامش برهمزن، خشونت طلب، خشن و ستیزه جو هستند، حال آنکه احزاب بورژوازی هوادار صلح و آشتی و مخالف قهر و اعدام، ضد خشونت و تندخویی، مهربان و با شفقت و مهمتر از همه مدافع "منافع عموم ملت" می باشند.

بورژوازی که به اهمیت حزب برای پرولتاریا واقف است کاری جز دروغپردازی و لجن مالی در باره حزب طبقه کارگر ندارد. وی تلاش می کند خرده بورژوازی را علیه حزب طبقه کارگر به بهانه آنها دیکتاتوراند، حکومت نظامی اعمال می کنند، با جعل اسناد، تحریف تاریخ و حتی حملات شخصی به فعالین آن، محیط خفقان آوری برای ممانعت از ورود طبقه کارگر و پویندگان راه وی به حزب خودش خلق کند. این روش های موزیانه دشمنان سوگند خورده حزب طبقه کارگر که بهر شیوه ای می کوشند از احیاء، تشکیل و یا ایجاد آن جلوگیری، خود از اهمیت برپائی و ضرورت وجودی حزب طبقه کارگر حکایت می کنند.

بورژوازی با حمله به نظام تک حزبی می خواهد حزب طبقه کارگر را مورد حمله قرار دهد و با فریبکاری وانمود کند که احزاب بهیچوجه طبقاتی نبوده و سایر احزاب بجز حزب طبقه کارگر از منافع طبقه خاصی دفاع نمی کنند. بنظر آنها این حزب طبقه کارگر است که در صدد دشمتمناشی است حال آنکه همه با هم دوست دیرین اند. تلاش آنها در این است که اولاً از پیدایش احزاب طبقه کارگر جلوگیری و ثانیاً احزابی را که وجود دارند متلاشی نمایند. حزب پرولتاریا همواره آماج حمله کینه توزانه بورژوازی بوده است. وقتی جنبش چریکی اوج گرفته بود وی بی حزبی و ضدیت با حزب را تبلیغ می کرد و این باب طبع بورژوازی جهان و ایران بود. تمام آثار "جهه ملی ایران در اروپا و خاور میانه در خدمت بی حزبی قرار داشت و پترو دلارهای

ضد ملی؟! لیبی و عراق نیز به آن یاری می رسانید. زیرا پرولتاریا را از احیاء حزب واقعی خود باز می داشت و راه را بر تمام جریانهای انحرافی که به شکست انقلاب ایران منجر شد باز می گذاشت. همه خرده بورژواها و ضد حزبیها به حمایت از این جریانات ضد حزبی برخاستند و راه توسعه آنها و بسط و نفوذ افراد منشی روشنفکران را می گشودند. در راس این انحرافات که ریشه در انقلابیگری خرده بورژوازی داشت بورژوازی نوحاسته شوروی می رفت تا با نفی حزب طبقه کارگر وی را در مبارزه خود برای ادامه مبارزه طبقاتی خلع سلاح کند. خروشچف حزب را هدف حمله خود قرار داد و تئوری حزب عموم خلق را بجای حزب طبقه کارگر مستقر ساخت.

حقیقت این است که حزب پرولتاریائی بیگانه حزبی است که می تواند نماینده منافع تمام خلق باشد زیرا که منافع بیش از ۹۰ درصد از اهالی را تامین می کند. زیرا این حزب یعنی "حزب پرولتاریائی" و نه "حزب تمام خلق" مدافع منافع پرولتاریا و توده های وسیع زحمتکشان شهر و ده است و نه مدافع منافع بورژوازی سرنگون شده که در پی آنست که هر لحظه با تمهیدات موزیانه مجدداً به قدرت برسد. تنها این حزب قادر است به مسایل از جنبه موقعیت تاریخی طبقه کارگر، از نقطه نظر منافع کنونی و آتی پرولتاریا و توده های زحمتکش، از نقطه نظر عالیترین منافع اکثریت قاطع مردم برخورد نماید. زیرا این حزب که حزب طبقه کارگر است به دانش علمی مارکسیستی لنینیستی مسلح است. این حزب، حزب "عموم خلق" نیست، "خیر عموم" را در نظر ندارد، حزب کمونیست است. مارکس و انگلس می گفتند: "اگر نمایندگان طبقات دیگر به جنبش پرولتاریائی می پیوندند، قبل از هر چیز از آنان طلب می شود که بقایای بورژوازی و خرده بورژوازی و اعتقادات باطل نظیر آن را با خود همراه نیاورند، بلکه بدون قید و شرط جهان بینی پرولتاریائی را قبول کنند". (آثار منتخب جلد نوزدهم صفحه ۱۷۴).

روشن است که در این جا از یک حزب عمومی سخنی در میان نیست، از حزب طبقه کارگر سخن در میان است که عناصر سایر طبقات را که ایدئولوژی این طبقه را پذیرفته اند در دل خود جای داده و باین ترتیب خصلت پرولتری خود را حفظ کرده است.

حال این درک مارکسیستی را در کنار درک خروشچفی بگذارید که گویا برای مقابله با "طرحهای قالبی" با درک "دیالکتیک واقعی تکامل حزب کمونیست" به "حزب تمام خلق" رسیده است.

رفقای چینی در گذشته در افشاء رویزیونسم خروشچفی چه خوب نوشتند وقتی اظهار کردند: "بقول دارو دسته رویزیونیستی خروشچف حزب کمونیست باید به "حزب تمام خلقی" مبدل شود، زیرا حزب کمونیست نماینده منافع

فروپاشی...

تمام خلق می‌باشد. در صورتیکه از این منطق پیروی شود آیا چنین بر نمی‌آید که حزب کمونیست از ابتداء نیاستی حزب پرولتاریائی بلکه بایستی "حزب تمام خلقی" نامیده شود؟

رفقای چینی در همین زمینه نوشتند: "خروشچف نه تنها در باره باصطلاح "حزب تمام خلقی" جارو جنجال براه انداخته بلکه همچنین بهانه "تاسیس سازمانهای حزبی بر اصل تولید" سازمانهای حزبی را به شعبات باصطلاح "صنعتی" و "کشاورزی" تقسیم نموده است.

دارودسته رویزیونیستی خروشچف اعلام می‌دارد که به این کار بدلیل "تفوق اقتصاد بر سیاست در دوره سوسیالیسم" دست زده (سر مقاله روزنامه "اکونومی" شوروی، بررسی، دانستن و عمل کردن شماره ۵۰ سال ۱۹۶۲) و سبب اتخاذ این تدابیر "این بوده است تا مسایل اقتصاد و تولید که تمام پروسه ساختمان کمونیسم آنرا به خط مقدم میرانند، مقام مرکزی را در فعالیت سازمانهای حزبی اشغال کرده و در راس کلیه فعالیت‌های آن قرار گیرد" (سر مقاله مجله "کمونیست" شوروی: "کمونیست و تولید" شماره ۲ سال ۱۹۶۳). خروشچف اعلان نمود: "ما بصراحت می‌گوئیم که مسئله اساسی در کارهای سازمانهای حزبی تولید می‌باشد" (خروشچف: سخنرانی در جلسه انتخاب کنندگان ناحیه کالینین واقع در مسکو ۲۷ فوریه سال ۱۹۶۳) و آنها این نقطه نظر را به لنین نسبت داده و اعلام می‌دارند که گویا طبق اصول لنین رفتار می‌نمایند.

ولی هر کسی که حتی اندکی با تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی آشنا می‌باشد، می‌داند که این بهیچوجه نقطه نظر لنین نبوده بر عکس نقطه نظر ضد لنینیستی، نقطه نظر تروتسکیستی می‌باشد و خروشچف در این مسئله به عنوان شاگرد شایسته تروتسکی رفتار می‌کند.

لنین در آن هنگام تروتسکی و بوخارین را انتقاد نموده می‌گفت: "سیاست بیان و تجلی متمرکز اقتصاد است، سیاست نمی‌تواند بر اقتصاد توقف نداشته باشد. طور دیگری تلقی نمودن بمعنی فراموش کردن الفبای مارکسیسم است. لنین همچنین خاطر نشان می‌ساخت: "یک طبقه بدون برخورد سیاسی صحیح به کار، تسلط خود را نمی‌تواند حفظ کند و بنا بر این هم وظیفه تولیدی خود را نیز نمی‌تواند حل کند" (لنین: "باز هم در باره اتحادیه، اوضاع کنونی و اشتباهات تروتسکی و بوخارین"، کلیات لنین جلد ۳۲ صفحه ۶۲-۶۳ چاپ روسی).

خروشچف عنوان کرد:

"در نتیجه پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و تقویت وحدت جامعه شوروی حزب کمونیست طبقه کارگر به پیش آهنگ مردم شوروی و به حزب تمام مردم تبدیل شده و رهنمون خود را در کلیه شئون زندگی اجتماعی بسط داده است." (نقل از برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی بزبان

فارسی صفحه ۱۶۱).

رویزیونیستها نه تنها در نقل قول قبلی "حزب تمام مردم" را به جای حزب طبقه کارگر جازندند در نقل قول زیرین حزب را "دسته پیشرو مردم" تلقی کردند که سازنده جامعه کمونیستی هستند. ساختمان کمونیسم بدست مردم! مردمی که به هیچ طبقه‌ای تعلق ندارند؟!!

آنها آوردند: "حزب بمثابة دسته پیشرو مردمی که سازنده جامعه کمونیستی هستند باید در سازمان دادن به زندگی درونی خود نیز پیشرو و در رشته تنظیم شکل‌های هر چه کاملتر اداره کمونیستی جامعه توسط خود جامعه نمونه و سرمشق باشد" (همانجا).

و بهمین علت بود که رهبر رویزیونیست حزب توده ایران که مورد اعتماد اکید شورویها بود در تمجید از خروشچف نوشت:

"برنامه ساختمان جامعه کمونیستی فصل جدیدی در دانش مارکسیسم لنینیسم، در باره تحولی که در گذار از سوسیالیسم بکمونیسم در ماهیت دولت دیکتاتوری پرولتاریا و ماهیت حزب طبقه کارگر صورت می‌گیرد گشوده است. دولت دیکتاتوری پرولتاریا و حزب کمونیست در اتحاد شوروی بدولت و حزب همه خلق تبدیل می‌گردند. ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا با از میان رفتن طبقات استثمارگر، با شروع ساختمان جامعه کمونیستی از بین می‌رود." (نقل از مقاله رضا رادمش دبیرکل حزب رویزیونیست توده تحت عنوان "کنگره یست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی" از مجله دنیا پائیز سال ۱۳۴۰).

رویزیونیستها زیر لوی دموکراتیزه کردن زندگی حزب کار خود را با بر هم زدن اساسنامه حزبی و باز گذاشتن دست ضد کمونیستها برای غصب مقامهای حزبی کامل کردند تا فاجعه کنونی به وقوع پیوست.

"اعضاء کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و هیئت رئیسه آن در هر دوره انتخابات نوبتی دست کم تا یک چهارم کل اعضاء تجدید خواهند شد. اعضاء هیئت رئیسه حسب القاعده نمی‌توانند بیش از سه دوره متوالی انتخاب شوند" (همانجا).

و با این رهنمود حزب را برفع بورژوازی تصفیه کردند و موجودی سراپا فاسد و مافیائی از آن ساختند.

با نفی خصلت طبقاتی حزب، دیکتاتوری پرولتاریا را مخدوش کردند و آنرا به دیکتاتوری قشر ممتاز بورژوازی نو خاسته شوروی بدل نمودند. حزب کمونیست شوروی در عرض چند سال پس از مرگ استالین به حزب بی یال و دم اشکم بدل شد و راه را برای فروپاشی امپراطوری سوسیال امپریالیستی شوروی هموار کرد. حال روشن است که نه بدون حزب می‌شود انقلاب سوسیالیستی کرد و نه ساختمان سوسیالیسم را ساخت. حال روشن است که تهی کردن حزب از مضمون طبقاتی آن تا به چه حد مهم و در کنار نفی ماهیت طبقاتی دولت تعیین کننده است. رویزیونیستها به

این امر مهم توفیق یافتند و ما در جهان و ایران هنوز از زیر این ضربه شوم رویزیونیستی بدر نیامده‌ایم.

با تسلط این فرهنگ رویزیونیستی و ضد حزبی در اشکال گوناگون، هنوز نیز باید با موانعی که بر سر راه تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایجاد می‌کنند پیکار کنیم. ولی کمونیستها مصمم‌اند که حزب طبقه کارگر ایران را تشکیل دهند و نقش تاریخی خود را در پیکار اجتماعی به روشنی ایفاء نمایند و دست هر کمونیست دیگر را نیز در این راه می‌فشارند. □

مبارزه ایدئولوژیک...

ملتهاست و نه آسایش و نجات آنها. ملل جهان باید با دست خود حقوق بشر را مستقر سازند همانگونه که کمونیستها در سرود انقلابی انترناسیونال در روز قطعی جدال خواهان استقرار آن هستند.

از این گذشته همانگونه که نوشتیم بر سر مفهوم حقوق بشر توافق یکسانی وجود ندارد. بهره‌کشی انسان از انسان از نظر کمونیستها مصداق بارز نقض حقوق بشر است، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید نقض حقوق ابناء بشر است و بخشی را بر سرنوشت بخش دیگر حاکم می‌گرداند، حال آنکه سرمایه‌داری با این گونه نقض حقوق بشر مخالفتی ندارد زیرا منافع کل نظام سرمایه‌داری را حفظ می‌کند.

کمونیستها باید از جنبه طبقاتی به این هجوم ایدئولوژیک برخورد کنند و نقش امپریالیسم آمریکا در درونی و ترویج در برخورد به حقوق بشر را فاش سازند.

حق حاکمیت ملل دارای سابقه‌ای به مراتب طولانی‌تر در تاریخ معاصر جهان است و به قرارداد صلح وستفالن آلمان در سال ۱۶۴۸ بر می‌گردد. در حالی که حقوق بشر به انقلاب فرانسه و آمریکا در قرن ۱۸ مربوط است. ما تا کنون تجربه این گونه حمایت از حقوق بشر را در سوماتالی، کوزوو، عراق!! و یا در مقابل آن در شلی، آرژانتین، پرو، برزیل، کلمبیا، بولیوی، گواتمالا، کنگو، آفریقای جنوبی، آنگولا، اندونزی، ویتنام، لائوس، کامبوج، کره جنوبی، ایران، ترکیه، افغانستان و... دیده‌ایم. آمریکا به منزله ژاندارم بین‌المللی می‌خواهد با کشتار ملل و تجاوز به خاک آنها "حقوق بشر" را برایشان به ارمغان ببرد، در حالیکه هدفش فقط توسعه و کسب نفوذ در جهان، بدست آوردن بازار و مواد خام است. حمایت از "حقوق بشر" دروغی برای تجاوز به کشورهاست، همانگونه که حمایت امپریالیستها از حق حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها خنده‌آور است. کمونیستها باید این دو اهرم مبارزه ایدئولوژیک امپریالیسم را افشاء کنند و مانع شوند که استعمار کهن تحت نام جدید حمایت از "حقوق بشر" استقلال ملی ممالک را از بین ببرد. این تئوری توطئه‌ایست علیه خلق‌های و ممالک کوچک جهان. □

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

آغاز فروپاشی سوسیالیسم در شوروی

یک بازنگری مجدد (۹)

وضوح تمام نمایان می شود که بحرانهای عمیق تمام کشور را متشنج ساخته باشد، در چنین مواقعی دولتها مجبور می شوند در بین طبقات مختلف جامعه تکیه گاهی برای خود جستجو کنند، مبارزه جدی هرگونه تظاهری را از سر راه خود بکناری می افکنند، احزاب تمام قوای خود را متمرکز می کنند و توده های مردم را مخاطب می سازند و توده ها هم که غریزه صحیح راهنمای آنهاست و تجربه مبارزه آشکار اذهان آنها را روشن کرده است، بدنبال احزابی می روند که منافع فلان یا بهمان طبقه را بیان می نماید. لنین در همان مقاله ادامه می دهد: "همیشه در دوران چنین بحرانهایی است که گروهبندی حزبی نیروهای اجتماعی برای سالهای زیاد و حتی برای دهها سال معین می شود. مثلاً در آلمان نمونه چنین بحرانی جنگهای سالهای ۱۸۶۶ و ۱۸۷۰ و در روسیه حوادث سال ۱۹۰۵ بود. بدون مراجعه به حوادث سال ۱۹۰۵ ادامه در صفحه ۹

حزب تمام خلق

حزب یک جمعیت یا گروهبندی سیاسی است که بیان خواسته های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قشر و یا طبقه ای را بعهده می گیرد. حزب برای کسب قدرت دولتی و اجرای برنامه های سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی خود می کوشد. حزب دارای یک آئیننامه سازمانی برای تنظیم روابط عمومی درونی خود است. قضاوت در مورد احزاب را نه بر اساس گفتار و ادعاهای آنها بلکه بر اساس کردار آنها باید قرار داد. باید تاریخ واقعی این احزاب و علل پیدایش آنها را مورد ارزیابی قرار داد. باید دید که این احزاب چه راه حلهایی برای مسایل سیاسی ارائه می دهند و سرانجام این احزاب در امریکه پای منافع حیاتی طبقات مختلف اجتماعی به میان می آید چگونه رفتار می نمایند.

لنین در مقاله "احزاب سیاسی در روسیه" می آورد: "تقسیم هر جامعه ای به احزاب سیاسی هنگامی با

مبارزه ایدئولوژیک برای اسارت ملل

سرزمین آنها را برای نسلهای آینده غیر مسکونی می ساختند پرچم جنگ عادلانه را بر دست گرفته بودند. کسی در آن روز از اینکه دادگاه بین المللی برای جنایت جنگی علیه بشریت تشکیل دهد سخنی نمی گفت. آتروژنه کندی و جانسون روسای جمهوری وقت آمریکا، شخص کلینتون بودند و نه مارشال تیتو، آقای اسلوبودان میلوسویچ بود. همین کار را آمریکای جهانخوار و این دشمن شماره یک بشریت در عراق انجام می دهد. آنها مردم عراق را به مرگ محکوم کرده اند، از رسیدن دوا و غذا به کشور عراق جلو می گیرند، در امور داخلی عراق بیشرمانه دخالت می کنند، رهبران کردی عراق را که ادامه در صفحه ۸

جنگ عادلانه که تا دیروز وانمود می شد ساخته و پرداخته کمونیستهاست، امروز بویژه مورد استفاده امپریالیستهاست. آنها در سابق برای تقویت روحیه پسیفستی و خلع سلاح مردم باین تئوری متوسل می شدند که جنگ جنگ است و عادلانه و غیر عادلانه ندارد. حال که اوضاع جهان دگرگون شده است، رنگ امپریالیستها نیز تغییر کرده است. البته چه خوب می بود که امپریالیستها بر همین ادعای خود پایدار می بودند و به جنگ علیه ملل و دول متوسل نمی شدند. آمریکای جهانخوار وقتی به ویتنام لشکر کشید دفاع از آزادی و نجات مردم ویتنام را از یوغ کمونیسم بهانه کرده بود. آنها وقتی با بمب ناپالم بصورت غیر انسانی و بربرمناشه ملت ویتنام را کشتار می کردند و

TOUFAN

توفان

Nr.61 Dec. 99

اعتراض به حضور خاتمی در فرانسه

به دعوت رسمی سازمان "یونسکو" که در ورای آن دعوت شرمسارانه امپریالیسم فرانسه آشکار بود، محمد خاتمی، نماینده جمهوری اسلامی ایران برای مدت سه روز از این کشور دیدار نمود. برای این که خاتمی نماینده جمهوری سیاه اسلامی بتواند به طور آزادانه از فرانسه و دور از چشم "اغیار" دیدن نماید، دولت این کشور برای چندین روز قرارداد رسمی "شنگن" مبتنی بر عدم کنترل مرزهایش را لغو کرده تا بتواند از ورود هزاران ایرانی معترض به جمهوری اسلامی به فرانسه جلوگیری کند. ایستگاه های مترو و خیابان های منتهی به برج ایفل (محل همایش تظاهرکنندگان) نیز از گزند پلیس فرانسه در امان نبود و هر کسی که رگه ای از اعتراض در چهره اش به چشم می خورد باید داوطلبانه! مسیرش را عوض می کرد. و اگر کسی داوطلب نمی شد باید با زور و ضرب و شتم میدان را ترک می کرد.

تظاهرات بر علیه جمهوری اسلامی در نظام دموکراسی فرانسه کاملاً آزاد بود ولی حضور تظاهرکننده بر طبق همین دموکراسی ممنوعیت یافته بود. این برخورد قانونی جامعه مدنی سرمایه داری است.

ولی علیرغم کارشکنی های شدید پلیس فرانسه تعداد بسیاری به منظور اعتراض به جمهوری اسلامی و ادامه در صفحه ۷

به صفحه آزمایشی «توفان» در شبکه جهانی اینترنت خوش آمدید. <http://www.toufan.coolworld.de>

سخنی با خوانندگان
«سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود بابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

TOUFAN حساب بانکی
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

آدرس
TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران